

آل سنی



کفندی د شرح حکمی زیادت آل یاسین



گفتاری در شرح حکمی زیارت آل یاسین

سرشناسه: خیاط زنجانی، محمد، ۱۳۶۳

عنوان قرارداد: شرح زیارتنامه آل یاسین. فارسی.

عنوان و نام پدیدآور: گفتاری در شرح حکمی زیارت آل یاسین

نویسنده: محمد خیاط زنجانی

مشخصات نشر: کرمانشاه: بنیان مرصوص، ۱۳۹۷

مشخصات ظاهری: ۸۰ ص

شابک: 978-622-99237-0-2

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: زیارتنامه آل یاسین - نقد و تفسیر موضوع

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ BP۲۷۱/۷ خ ۹۰۴۲۲ آ

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۷

شماره کتاب شناسی ملی: ۵۱۴۲۴۳۳

گفتاری در شرح حکمی زیارت آل یاسین

- مؤلف:محمد خیاط زنجانی
- تنظیم و تدوین:مرکز مطالعات بنیان مرصوص
- ناشر:بنیان مرصوص
- نوبت چاپ:نوبت اول
- چاپخانه:بنیان مرصوص
- تیراژ:۱۰۰۰
- سال نشر:۱۳۹۷
- قیمت:۱۵۰۰۰۰ ریال

همه حقوق طبع محفوظ است

آدرس انتشارات: کرمانشاه، بلوار طاقبستان بین کوچه ۱۶ و ۱۷

فهرست

- ۱..... مقدمه
- ۲..... زیارت آل یاسین
- ۸..... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ
- ۵..... وَرَبَانِيهِ آيَاتِهِ
- ۶..... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدَيَانَ دِينِهِ
- ۱۱..... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ
- ۱۱..... وَنَاصِرَ حَقِّهِ
- ۱۲..... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ
- ۱۳..... وَدَلِيلَ أَرَادَتِهِ
- ۱۴..... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ
- ۱۷..... وَتَرْجُمَانِهِ
- ۱۸..... السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي آنَاءِ لَيْلِكَ
- ۱۹..... وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ
- ۲۰..... السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ
- ۲۱..... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ
- ۲۴..... يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمَّنَهُ

- ٢٥.....السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ وَالغُوثُ وَالرَّحْمَةُ وَاسِعَةٌ
- ٣٣.....السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ
- ٣٣.....السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ
- ٣٣.....السَّلَامُ عَلَيْكَ تَقْرَأُ وَتُنِينَ
- ٣٤.....السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّيَ وَتَقْعُدُ
- ٣٤.....السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرُكُّعَ وَتَسْجُدَ
- ٣٥.....السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ
- ٣٦.....السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ
- ٣٨.....السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَتُمْسِي، السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى
- ٤٣.....السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ
- ٤٣.....السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَقْدَّمُ الْمَأْمُولُ
- ٤٤.....السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ
- أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
- ٤٦.....
- ٥٠.....وَأَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتَهُ
- ٥٢.....أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ
- وَأَنَّ رَجَعْتُمْ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهَا، يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلِ أَوْ كَسَبَتْ فِي
- ٥٤.....إِيْمَانِهَا خَيْرًا

- وَأَنَّ نَاكِرًا وَنَكِيرًا حَقٌّ ٥٩
- وَالْحِسَابَ حَقٌّ ٦١
- وَأَلْبَعَثَ حَقُّ ٦٤
- وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ ٦٤
- وَالْمِيزَانَ حَقٌّ ٦٨
- يَا مَوْلَايَ شَقِيٍّ مَنِ خَالَفَكَمْ وَ سَعَدَ مِنْ أَطَاعَكُمْ ٧١
- فَأَشْهَدُ عَلَى مَا أَشْهَدْتُكَ عَلَيْهِ ٧١
- وَ أَنَا وَكَلِيُّ لَكَ ٧٢
- بَرِيءٌ مِنْ عَدُوِّكَ ٧٢
- فَالْحَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ وَالْبَاطِلُ مَا اسْخَطْتُمُوهُ ٧٣
- مَا رَضَيْتُمُوهُ وَالْبَاطِلُ مَا اسْخَطْتُمُوهُ وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَالْمَنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ ٧٥
- فَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلَكُمْ وَ ٧٦
- أَخْرَجْتُمْ ٧٦
- وَ نُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ ٧٨
- وَمُودَتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ آمِينَ آمِينَ ٨٢
- عصر ظهور در عرفان اسلامی ٨٣



مقدمه

یکی از باورهای غنی شیعه، که افق حیات متعالیه این مکتب را ایجاد نموده مساله مهدویت است. در این باور که نوعی نگرش آینده پژوهانه جریان شیعه محسوب می گردد. می توان سیر استکمالی انسانی را به نظاره نشست سیری که غایتش استغناء نفوس انسانی ست. مهدی موعود عج آخرین ثمره درخت حقیقت انسان کامل است که تجلای طوبای الهی ست. معرفت به این حقیقت برای کسی محقق نیست مگر در سایه آنچه که اهل بیت اطهار بیان داشته و به طور خاص در متن زیارات منقول مشهود است. چندی پیش به پیگیری برخی از بزرگواران مقرر گردید جلساتی شکل یابد که در آن از منظر حکمت اسلامی به شناخت جرعه ای از دریای معرفت حضرت حجه پرداخته شود و متن زیارت آل یاسین بدون قصد قبلی در پیش رو قرار گرفت. متن کتاب حاضر پیاده سازی همان جلسات است که به لطف حضرتش اینک آراسته به طبع گردیده است و امیدست به طبع نفوس انسان مطلوب آید. در میان متن کتاب نیز اشعاری از بزرگان ادب و عرفان در وصف امام موعود عج عرضه گردیده که انشا الله قبول افتد. امید است این تلاش ناچیز در درگاه حضرت دوست پذیرفته گردد .

العبد الاحقر



زیارت آل یاسین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسَّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّنِي آيَاتِهِ

سلام بر آل یاسین سلام بر تو ای دعوت کننده به خدا و عارف به آیاتش

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدَيَانَ دِينِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ

سلام بر تو ای واسطه خدا و سرپرست دین او، سلام بر تو ای خلیفه خدا

وَ نَاصِرَ حَقِّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ دَلِيلَ إِرَادَتِهِ

و یاور حق او، سلام بر تو ای حجت خدا و راهنمای اراده اش،

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَ كِتَابِ اللَّهِ وَ تَرْجُمَانَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي آنَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ

سلام بر تو ای تلاوت کننده کتاب خدا و تفسیر کننده آیات او، سلام بر تو در تمام آنات و

دقایق شب و سرتاسر روز

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ

سلام بر تو ای بجای مانده از طرف خدا در روی زمین، سلام بر تو ای پیمان محکم

اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَ وَكَّدَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ

خدا که از مردم گرفت و سخت محکمش کرد، سلام بر تو ای وعده خدا که تضمینش

کرده



السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلِمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعَلِمُ الْمَصُوبُ وَالْفَوْتُ

سلام بر تو ای پرچم برافراشته و دانش ریزان و فریادرس خلق

وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعِدًّا غَيْرَ مَكْذُوبٍ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ

و رحمت وسیع حق، و آن وعده‌ای که دروغ نشود. سلام بر تو هنگامی که بپا می‌ایستی

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَ تَبِينُ

سلام بر تو هنگامی که می‌نشینی، سلام بر تو هنگامی که (فرامین حق را) می‌خوانی و تفسیر می‌کنی

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَصَلِّي وَتَقْنُتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَ تَسْجُدُ

سلام بر تو هنگامی که نماز می‌خوانی و قنوت می‌گیری، سلام بر تو هنگامی که رکوع و سجده بجای آوری

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَهَلَّلُ وَ تَكْبِرُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ

سلام بر تو هنگامی که "لا اله الا الله" و "الله اكبر" گویی. سلام بر تو هنگامی که خدا را ستایش کنی

وَ تَسْتَغْفِرُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَ تُمْسِي السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي

و از او آمرزش خواهی. سلام بر تو هنگامی که بامداد کنی و شام کنی، سلام بر تو در

اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ



شب هنگامی که تاریخش فرا گیرد و در روز هنگامی که پرده برگردد، سلام بر تو ای امام

امین

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ

سلام بر تو ای مقدم (بر همه خلق و) مورد آرزوی آنان، سلام بر تو به همه

السَّلَامُ أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَتَى أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا

سلامها. گواه گیرم تو را ای مولا و سرور من که من گواهی دهم به این که معبودی نیست

جز خدای یگانه

شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَأَهْلُهُ

که شریک ندارد و نیز (گواهی دهم که) محمد بنده و رسول او است و محبوبی نیست جز

او و خاندانش

وَأَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتَهُ وَالْحَسَنَ حُجَّتَهُ

و گواه گیرم تو را ای مولا ای من که علی امیر مؤمنان حجت خدا است و حسن حجت او

است

وَالْحُسَيْنَ حُجَّتَهُ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتَهُ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ

و حسین حجت او است و علی بن الحسین حجت او است و محمد بن علی حجت او است

وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتَهُ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتَهُ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى

و جعفر بن محمد حجت او است و موسی بن جعفر حجت او است و علی بن موسی



حُجَّتُهُ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَالْحَسَنَ بْنَ

حجت او است و محمد بن علی حجت او است و علی بن محمد حجت او است و حسن بن

عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَأَنْ رَجَعْتُمْ

علی حجت او است و گواهی دهم که تو حجت خدایی، شمایید اول و آخر و مسلماً

بازگشت شما

حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهَا يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ

حق است که شکی در آن نیست، روزی که سود ندهد کسی را ایمانش که پیش از آن

ایمان نیاورده یا در (مدت)

أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَأَنَّ نَاكِرًا وَنَكِيرًا حَقٌّ

ایمان خویش کار خیری انجام نداده و همانا مرگ حق است و ناکر و نکیر (دو فرشته سؤ

ال قبر) حق است

وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْمِرْصَادَ حَقٌّ

و گواهی دهم که زنده شدن پس از مرگ حق است و برانگیخته شده حق است و صراط

حق است و مرصاد (کمینگاه) حق است

وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَالْحَشْرَ حَقٌّ وَالْحِسَابَ حَقٌّ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ

و میزان حق است و حشر (در قیامت) حق است و حساب حق است و بهشت و دوزخ حق

است



وَأَلْوَعِدَ وَأَلْوَعِيدَ بِهِمَا حَقُّ يَا مَوْلَايَ شَقِيَّ مَنْ خَالَفَكُمْ وَسَعِدَ مَنْ

و وعده و تهدید درباره آن دو حق است ای مولای من بدبخت است کسی که مخالفت شما را کرد و سعادتمند است کسی که

أَطَاعَكُمْ فَاشْهَدْ عَلَيَّ مَا أَشْهَدُكَ عَلَيْهِ وَأَنَا وَلِيُّ لَكَ بَرِيٍّ مِنْ عَدُوِّكَ

پیرویتان کرد پس گواهی ده بر آنچه تو را بر آن گواه گرفتم و من دوست توام و بیزارم از دشمنت

فَأَلْحَقْ مَا رَضِيْتُمُوهُ وَالْبَاطِلُ مَا أَسْخَطْتُمُوهُ وَالْمَعْرُوفُ مَا

حق آنست که شما پسند کردید و باطل همانست که شما بدان خشم کردید و کار نیک همان

أَمَرْتُمْ بِهِ وَالْمَنْكُرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَتَنَفَّسِي مُؤْمِنَةً بِاللَّهِ وَحَدَّهُ لَا شَرِيكَ

بود که شما بدان دستور دادید و منکر (و کار زشت) همان بود که شما از آن جلوگیری و نهی کردید، من ایمان دارم به خدای یگانه‌ای که شریک ندارد

لَهُ وَبِرَسُولِهِ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلَكُمْ وَآخِرُكُمْ

و به رسول او و به امیر مؤمنان و به شما ای مولای من از اول تا آخرتان

و نَصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ وَمَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ آمِينَ آمِينَ.

و یاریم برای شما آماده است و دوستیم خالص و پاک برای شما است آمین آمین.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ وَ النَّاءُ لِعَيْنِ الْوُجُودِ ، ثُمَّ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَيَّ وَاقِفِ مَوَاقِفِ الشُّهُودِ ، سَيِّدِنَا
أَبَا الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ آلِهِ أَمَنَاءِ الْمَعْبُودِ .

مسئله کفر و ایمان از نخستین ابواب معرفت دینی ست. کفر یعنی جهل، کافر جاهل است؛ چون جهل مرکب دارد. پس پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله می فرماید: مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی مرده است.^۱ یعنی می میرد در حالتی از کفر مرده است، کسی که امام زمان را نشناسد در حالتی از کفر مرده است. چون رکن توحید ولایت است. معرفت و شناخت ما از توحید درگرو شناخت امام است. پس اگر شناخت امام برایمان حاصل نشود مثل این است که توحید را نشناختیم و هیچ راهی به توحید نداریم، بنابراین باید امام زمانمان را بشناسیم.

شیخ عباس قمی اسم زیارت آل یاسین را زیارت صاحب امر گذاشته است. امر یعنی عالم امر یعنی عالم بالا

مرغ باغ ملکوتم نی ام از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم^۲

^۱ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۴۶

^۲ مولانا



و عالم خاک یک بازی و تصویر است یک سایه است و حقیقت آن بالا است. امام زمان (عج) صاحب امر است یعنی صاحب مقام فوق عالم ماده است. روح شیعیان و معجین صاحب حقیقی شان، وجود حضرت بقیه الله است. صاحب در مقابلش اصحاب به وجود می آید. آنهایی که صاحب امرشان حضرت حجت شد، اصحاب حضرت حجت هستند. آنها افرادی هستند که در زیارت عاشورا راجع به آنها می گویند **إِمَامٌ مِّنْصُورٍ** که امامشان را یاری می دهند. «فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي (بِك) أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مِّنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ از خدا که مقامت را گرامی داشت و مرا به وسیله تو کرامت بخشید، درخواست می کنم، که خون خواهی تو را همراه پیشوای یاری شده از اهل بیت محمد (درود خدا بر او و خاندانش) روزی من کند.» آنها ملکوتی هستند نه اهل زمین چون اهل زمین نمی توانند صاحب امر را درک کنند. یاوران امام آنهایی هستند که معرفت پیدا کردند. این زیارات به خاطر این است که ما را از مقام جهل خارج کرده و به توحید برسانند. (توحید یعنی همه چیز را در وحدت دیدن)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ

داعی یعنی کسی که دعوت می کند. ما می گویم دعا و فکر می کنیم معنی اش یعنی دعوت بشوی. سلام یعنی دعا. **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ** یعنی کسی که الله دعوت می کند، وقتی کسی شد **دَاعِيَ اللَّهِ** یعنی کسی که دعا در محضرش صورت بگیرد



مستجاب می شود. چون داعی الله است و واسطه‌ی دعا و دعوت است. دیدید وقتی یک بزرگی را می خواهید دعوت کنید و خودتان نمی توانید به او بگویید می رود یک آشنا پیدا می کنید تا از طریق واسطه او را دعوت کنید یک داعی پیدا می کنید. چون وقتی از واسطه‌ی او دعوت شدید دعوت شده هستید و از فیلتر گذشته اید. حال ائمه اطهار علیه و سلام و امام زمان داعی الله هستند واسطه دعوت می شوند و اگر بخواهی دعوت شوی از طریق این واسطه‌ها دعوت می شوی. پس اگر یکجایی دست آدم را می گیرند و آدم را بالا می برند و اگر یکجایی در عالم رویایی دیدند که امام زمان آمد و دستشان را گرفت و بالا بردشان چون داعی الله است و دارد دعوت می کند. چون می خواهد تو را صدا بزند که بیایی. داعی همان هادی است کسی که هدایت می کند مهدی است. ویژگی دیگری که در داعی الی الله یعنی ائمه اطهار و امام زمان وجود دارد این است که آن‌ها را می بینی قدر خدا را بهتر می دانی و می گویی وقتی این‌ها این طور هستند خدا را باید دید که چه طور است. زیبایی که سایه اش را می بینی و می گویی که چقدر زیباست بعد می گویی که سایه اش که این قدر دلبری کرد بین خودش چه طور است اهل بیت ائمه اطهار علیه و سلام آینه هستند در تصویر. حضرت بقیه الله، بقیه الله است یعنی باقی هست یعنی برای انسان آن آینه تمام قد جمال و جلال الهی است ولی یک تفاوت دارد. وجود پیامبر هم آینه تمام قد بود جمال و جلال الهی بودند ولی وجود پیامبر را مردم نتوانستند درک کنند، چرا؟ چون قدر عقلشان پایین بود. مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز با مردم



به اندازه عقل خود سخن نگفتند و فرمودند: ما پیامبران ماوریم که با مردم به اندازه عقل و فهمشان سخن بگوییم.^۱ در روایت داریم علم و دانش بیست و هفت حرف است و همه آنچه پیامبران آورده اند، تنها دو حرف آن است و مردم تاکنون جز با آن دو حرف، با حرف های دیگر آشنایی ندارند و هنگامی که قائم ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون آورده، آن را بین مردم نشر و گسترش می دهد و آن دو حرف را نیز ضمیمه می کند و مجموع بیست و هفت حرف را در میان مردم منتشر می سازد.^۲ و روایت داریم که دین در آخر الزمان شکل جدیدی پیدا می کند امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «اذا خرج القائم یقوم بامر جدید و کتاب جدید و سنه جدید و قضاء جدید؛ هنگامی که قائم خروج کند امر تازه و کتاب تازه و روش تازه و داوری تازه ای با خود می آورد»^۳ تا جایی که مردم گمان می کنند دین جدیدی آمده است چون رسول الله آن حرف هایی که نتوانست بزند را حضرت حجت در آخر الزمان می زند. بقیه الله است کسی است که پیامبر از نظر ظاهر گفت: او می آید که باطن را هم با ظاهر تطبیق دهد و دین کامل می شود. وقتی نظر به حضرت بقیه الله می کنی مثلاً عنایت حضرت را می بینی، عنایت خدا را می فهمی. وقتی جمال حضرت بقیه الله را می بینی جمال خدا را می بینی. آن صورتی را می بینی که کامل ترین صورت اوصاف از خداست. خدا را نمی توان دید اما حضرت حجت را که می توان دید.

^۱ تحف العقول ص ۳۷ - کافی (ط-الاسلامیه) ج ۸ ص ۲۶۸ و ج ۱ ص ۲۳

^۲ مرحوم مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۶

^۳ اثبات الهدی، شیخ حر عاملی، ترجمه احمد جنتی، دارالکتب اسلامیه ج ۷ ص ۸۳



آب جیحون را اگر نتوان کشید هم ز قدر تشنگی نتوان برید^۱

او تشنگی ما را رفع می کند احساس غربت نمی کنیم بلکه احساس قربت می کنیم. ما تا روز ظهور غریب هستیم روز ظهور از غربت درمی آییم و به قربت می رسم چون حضرت حجت داعی الله است به نمایندگی آمده است. وقتی زیبایی حضرت حجت را می بینی می گویی این که این قدر زیباست بین زیبا آفرین چقدر زیباست یا اینکه وقتی کسی یوسف را می بیند می گوید کسی که این را آفریده چقدر زیبا بوده است. یکی از صفت هایی که به حضرت حجت نسبت می دهند یوسف زهراست، پس حضرت حجت داعی الی الله شیرینی محبت الله در ذائقه را می گذارد. به قدری برایت دلبری می کند که خودت دعوت می شوی. در مناجات شعبانیه آمده است که «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و اُنر ابصار قلوبنا بضیاء نَظَرها الیک؛ خدایا کمال جدایی از مخلوقات را، برای رسیدن کامل به خودت به من ارزانی کن»^۲ و تولد حضرت بقیه الله هم در شعبان است. شاید معنی اش این است که وقتی او را بینی «کمال الانقطاع الیک» بر تو صورت می گیرد و می شوی میثم تمار که وقتی علی را می دید دیگر هیچ چیز نداشت که ببیند و هر چه به او می گفتی فقط می گفت علی علی علی. پس داعی الی الله کسی می تواند باشد که خودش دارنده ی آن صفت ها باشد.

^۱ مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم

^۲ کلیات مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، مناجات شعبانیه، ص ۱۵۶



و ربّانیه آیاتِه

رب یعنی پروردگار و پرورش دهنده. پیامبر می‌فرماید: «یا علی أنتَ ربّانیه آیاتِه». ربّانی یعنی کسی که کامل در علم و عمل است. ربّانی یعنی آن کسی که چه در علم و چه در عمل نشانه و صورت و وجه خداست؛ یعنی کسی که در ظهور صفات خدا کامل است و وقتی به او نگاه می‌کنی احساس می‌کنی که وجه خدا را دیدی. بعضی از آقایان می‌گویند اینکه در قرآن می‌گوید: در روز قیامت می‌شود «إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» [با دیده دل] به پروردگارش نظر می‌کند، همان نظر به ربّانیه آیاتِه است. اهل ظاهر می‌گویند: مگر می‌شود در خداوند نظر کرد، بله نمی‌شود؛ اما وقتی نمی‌شود در خودش نظر کرد، در وجهش که می‌شود نظر کرد (ربّانیه آیاتِه).

وقتی از امام کاظم علیه‌السلام در مورد تفسیر آیهی «يَتَّبِعُونَ دَاعِيَ لَا أَوْجَلَهُ» می‌پرسند، ایشان می‌فرمایند: این داعی یعنی علی علیه‌السلام. علی علیه‌السلام ظهور ولایت است. علی ظهور عالی اعلی است ولی فرق حضرت حجت با حضرت علی یا سایر ائمه اطهار علیه‌السلام این است که مردم آن موقع علی را می‌دیدند اما او داعی الی الله برایشان نبود یا اگر بود به گمراهی می‌رفتند و داعی الی الله را تبدیل به غلو در علی می‌کردند اما در آخرالزمان چون درک مردم بالا خواهد رفت می‌توانند آن حقایق وحدانی و توحیدی ولایت را بفهمند و نتیجه این می‌شود که حضرت بقیه‌الله داعی الی الله می‌شوند، هر دو داعی الی الله هستند؛ اما وقتی مردم دعوت می‌شوند ولی درک و معرفت ندارند با علی آن‌طور برخورد می‌کنند؛ اما در

¹سوره قیامت، آیه ۲۴



آخرا الزمان مردم معرفت پیدا می کنند و می فهمند و داعی الی الله برایشان محقق می شود؛ بنابراین ائمه اطهار علیه السلام داعی الی الله هستند اما مردم آن زمان چشم دیدن آن ها را دارند و در مقابل آن دشمنان اهل بیت علیه السلام داعی النار هستند. هر چه که نور را رد کند و مانع بشود دعوت کننده به ظلمت است و چون ظلمت و گمراهی از جنس عدم است وقتی یک چیزی مانع وجود نور که وجود، بودن و حقیقت است بشود سبب ایجاد عدم می شود. اینکه برخی از آقایان می گویند: عدم از طفیل وجود به وجود آمده است یعنی همین؛ اما وقتی وجود نباشد و مانعیت بر او به وجود آید عدم هم به وجود می آید. پس بنابراین دشمنان ائمه علیه السلام و منکران ولایت که داعی الی الله نیستند و داعی الی الشیطان می شوند. امام رضا علیه السلام می فرماید که خداوند فرموده است: «كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي بِشَرِّهَا وَشُرُوطِهَا وَأَنْ مِنْ شُرُوطِهَا؛ كَلِمَةٌ تُوْحِدُ «لا إله إلا الله» دژ و حصار محکم من است. هر کس آن را بگوید، داخل حصار من شده و هر کس داخل قلعه و حصار من شود، از عذاب من در امان است»^۱ یعنی اگر می خواهی به این حصن وارد بشوی و حصار که همان توحید است را داشته باشی شرط آن ما هستیم؛ یعنی الله را بدون داعی الله نباید درک کرد چون «ربانیه آیاته» هستند.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَ دِيَانَ دِينِهِ

در نهج البلاغه امیرالمؤمنین می فرماید: ما ابواب خدا هستیم، ابواب یعنی درها. تا در خانه دری نباشد نمی توانی وارد یک خانه بشوی علاوه بر این اگر هم بخواهی وارد

^۱ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۵



خانه بشوی باید از طریق در وارد شوی؛ یعنی اگر می‌خواهی وارد حریم کبریایی خدا بشوی باید از مسیر علی علیه‌السلام بروی. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُوبِيَّةُ؛ بندگی حقیقی جوهره ایست که اساس و دات آن ربوبیت است»^۱ اگر می‌خواهی وارد ربوبیت بشوی باید عبودیت کنی و اگر می‌خواهی عبودیت کنی علی مظهر عبودیت است. پس ائمه اطهار علیه‌السلام باب الله هستند و اگر می‌خواهی به خدا برسی باید از آن‌ها بگذری. کسی که بخواهد بدون داعی الله به الله برسد به گمراهی می‌رسد. کما اینکه پیامبر صلی الله علیه و اله می‌فرماید: کسی که بخواهد به الله برسد باید از اهل بیت و قرآن بگذرد، می‌گوید: این‌ها ثقلین هستند اگر یکی را کنار بگذاری دیگری نیز ازدست‌رفته است. امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه می‌فرماید: پس از این در وارد شوید یعنی از در ولایت وارد شوید و هرکسی بخواهد از ره دیگری وارد شود دزد نامیده می‌شود، کسی که دزد نیست از در عادی رفت و آمد می‌کند و کسی که بخواهد بدون ولایت به الله برسد حکم دزد را دارد. در کتاب سلیم بن قیس که امام صادق علیه‌السلام درباره آن می‌فرماید: کتاب سلیم بن قیس باید در هر خانه‌ای باشد. روایت زیبایی از سلمان آمده است که می‌فرماید: علی باب الله و هرکس وارد شود مؤمن و هرکس از آن دوری گرداند کافر است. چرا کافر است؟ گفتیم کافر همان جاهل است و کسی هم که امامش را نمی‌شناسد جاهل است پس کافر است. کسی که حضرت علی و حضرت بقیه‌الله را نشناسد هم دزد است و هم کافر؛ دزد است چون از در دیگری

^۱ مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص: ۴۶۸



می‌خواهد برود و دوم اینکه چون علم پیدا نکرده «مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً» به جهل می‌میرد و کسی هم که به جهل بمیرد کافر است. رسول الله صلی الله علیه و اله می‌فرماید: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَىٰ بَابِهَا، وَلَنْ تُدْخَلَ الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنَ الْبَابِ؛ مَنْ شَهِرَ دَانِشْمَ وَعَلَىٰ، دروازه آن است و به شهر، جز از دروازه آن، وارد نمی‌شوند»^۱ برای اینکه به ایمان برسی و از کفر خارج شوی یک باب معرفت باز است و آن باب ولایت است. حالا شاید ما نتوانیم از باب وسیع وارد شویم و اهل معرفت در این باره می‌گویند: حتی تو می‌توانی برای ورود به باب علی هم بایی داشته باشی که آن باب اولیاء الله، علما، اهل معرفت، شهدا و صدیقین هستند. به همین خاطر است که گاهی اوقات کنجی از قبر شهیدی می‌نشینی و دلت را چنان وصل می‌کند که انگار بدون واسطه در محضر خدا هستی. در واقع آن‌ها باب الولایت هستند تو از باب الولایت به باب الله می‌رسی و از باب الله به الله می‌رسی. شهادت یعنی شهود کردن، اگر کسی خارج از ولایت برود و بمیرد شهید نیست، اولیاء الله هم همین‌طور هستند. وقتی کسی محضر یک استادی می‌رود از ولی صحبت می‌کند و از مقام ولایت صحبت می‌کند در واقع دارد از ناحیه او به اولیاء الله وصل می‌شود، ولی هرکسی بر اساس ظرفیتش است اینکه توصیه می‌کنند که وقتی به حرم امام رضا رفتی اول زیارت مرحوم آیت الله نخودکی برو که آقای بهجت هم توصیه می‌کرد؛ علت این است که باید اول آنجا بروی که قدم قدم باب‌ها به روی تو باز شود. بعضی وقت‌ها توجه کرده‌اید که آدم تحمل یک زیبایی را نداشته باشد یا وارد جایی شود که وقتی وارد شد

^۱ الخصال، ص ۵۷۴، ح ۱ عن مکحول عن الإمام علی (ع)



ممکن است شوکه بشود برای این که دچار شوک نشود قبل از آنجایی که زیبایی اش نسبتاً کمتر است را به آدم نشان می دهند که آدم آماده شود و دلش پذیرا شود. مثلاً آدمی که می خواهد نور را ببیند یک دفعه در یک اتاق تاریک به او بگویی برو به خورشید نگاه کن جلوی چشمش سیاهی می رود. خدا آن نور است که چشم را نابینا می کند، موسی کلیم الله درخواست نموده و تنها یک جلوه دید و به آن حال افتاد. امام که جلوه نیست جلوات است. امام «ربانیه آیاته» است حتی اگر بخواهی او را هم ببینی چشمت را می زند اگر اهل معرفت و ولایت نباشی مقدم باید از ناحیه دیگران وارد شوی. ولایت مشکک است، پدر و مادر هم شامل ولایت هستند اقل مرتبه ی ولایت هستند گاهی وقت ها آدم از پدر و مادرش هم به ولایت می رسد. می گویند: دعایی که مادر در حقت بکند مستجاب است. چون او می شود باب الولایت، باب الولایت به باب الله وصل می شود و باب الله تو را به الله می رساند. همین که آقایان می گویند: ربوب مقیده یعنی همین، رب مقیده یعنی کسی که ولایت دارد. گاهی وقت ها می بینی یک شیء برای انسان ولایت دارد گاهی یک رفیق برای انسان ولایت دارد، مهم این است که آن ولی را پیدا کنی که روی دلت ولایت دارد، اینکه آقایان می گویند: عشق های زمینی می توانند آدم را به کمال برسانند این عشق زمینی بابی است برای اینکه تو آن را درک کنی. یک تمثیل دارند که می گویند: اگر تو بخواهی در دریاچه ای شنا کنی قبلش باید داخل استخر شنا کرده باشی. گاهی وقت ها این عشق های زمینی حوض آب است، اندک است اما تو را آماده می کند که بروی داخل استخر شنا کنی؛ که این می شود محبت به غیر اولیاء الله اما به شرطی که از نوع انسانی آن باشد. می بینی به یکی علاقه داری ولی در



دل آن علاقه فقط برای تو کمال است، بانو مجتهده در مراحل و سلوکش می گوید: که یکی از مراحل سلوک عشق است که در این عشق قلبت آماده می شود. ابن سینا به آن می گوید: تلطیف سر، پس مقدم بر محبت الله، محبت ولی است و مقدم بر محبت ولی محبت به اولیاء و عرفا و شهدا است. البته باید دقت نمود امر متشبه نشود گاهی شیطان در لباس این حرفها بر انسان وارد نشود اینجا مسئله بسیار حساس است.

«دیان دینه» دیان یعنی محافظ، ائمه هم که محافظ دین بودند. امام حسین هم که برای احیای دین جدش قیام کرد، در ظاهر این است که اهل بیت این کار را انجام دادند اما باطنش چیز دیگری است، ائمه اطهار علیه السلام حقیقت دین هستند؛ زیرا حقیقت دین ولایت است. اگر قرآن را کتاب هدایت بدانیم قرآن در سورهی حمد خلاصه می شود سورهی حمد هم در بسم الله خلاصه می شود. بسم الله در باء بسم الله، باء بسم الله در نقطه تحت باء، علی - علیه السلام - چنین می گوید: «کلام در سبع المثانی یا سوره حمد است و سوره حمد در بسم الله است و بسم الله در باء بسم الله است و من خود نقطه تحت بایم. یعنی راه گشای راه ولایت که شامل همه مراتب است منم»^۱. کل قرآن که کتاب دین است در نقطه تحت باء جمع شده است که آن ولایت است.

^۱ راز شیرازی، ابوالقاسم، کوثر نامه، شیراز، کتابفروشی احمدی، چاپ اول، ۱۳۷۲ش، ص ۱۵۴



السلامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ

خلیفه یعنی جانشین، کسی جانشین کسی می‌شود که شبیه‌ترین کس به او باشد. کاری که خدا می‌کند این است که می‌گوید: یک بخشی از آن را برو انجام بده، ما بواسطه فیض ائمه اطهار علیهم‌السلام حصول پیدا کردیم. امام باقر علیه‌السلام هم می‌فرماید: خلفا خدا بر زمین ما ائمه هستیم و اطاعت از امر خلیفه حکم اطاعت از امر مستخلف عنه را دارد. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. پس هرگاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‌تر است. اطاعت ما در طول اطاعت خدا است.

و ناصِرَ حَقِّهِ

در تفسیر فرات امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «و تواسوا بالحق» که منظور ولایت است. حق می‌شود ولایت، حضرت بقیه‌الله تحقق دهنده‌ی حق است آیت‌الله علامه حسن‌زاده آملی و عرفا می‌فرمایند: که عرفان موضوعش حق است. علامه حسن‌زاده آملی کتابی دارد بنام *أنه الحق* می‌گوید: موضوع علم عرفان حق است، حق هم ولایت است، در نتیجه موضوع عرفان و معرفت هم ولایت است. به همین خاطر

^۱ سوره نساء-آیه ۵۹



است که کسی می‌تواند به درجه‌ای از عرفان و معرفت برسد که اهل ولایت باشد. جایی امکان ندارد کسی به درک حقایق عرفانی و معرفتی رسیده باشد مگر اینکه ولایت داشته باشد. پس چطور می‌شود کسی بسیار حرف از ولایت زده باشد بعد بگوید که اهل سنت است؟ پس اگر از کسی حرفی آمد که بر دل دیگران هم نشست او در دلش ولایت را دارد. بعضی از آقایان می‌گویند: ولایت آن چیزی است که زبان آدم را باز می‌کند درحالی که نبوت زبان آدم را می‌بندد. علی‌السلام حجت است یعنی برهان است. همین که علی را بینی حق ثابت می‌شود. پس «ناصرِ حَقِّهِ» یعنی حق را نشان می‌دهد. حق را برملا می‌کند و یاری می‌دهد که ایجاد شود و بروز پیدا کند حضرت بقیه‌الله ظهور است باطن را ظاهر می‌کند و ظاهر را باطن می‌کند.

السلام علیک یا حجة الله

در کتاب سلیم بن قیس آمده است که علی حجت حق بر خلق است، در مقابل حق، خلق را هم قرار می‌دهند. در واقع هرچقدر در ماسوی الله تردد کنیم از حق دور می‌شویم. علامه طباطبایی می‌گوید برای اثبات خدا اصلاً نیازی نیست مقدمه‌چینی کرد و برهان علیت و برهان نظم را توضیح داد؛ می‌گوید دقت کنید که هر واقعیتی مبتنی برحقی است؛ واقعیت وجود دارد پس حق هم وجود دارد. حق غیر از واقعیت است. پس در پشت واقعیت عالم حقی وجود دارد که آن‌هم خداست که این حق ظهورش در ولایت است. پس برای برهان بر حق کافی است فقط به ولی نگاه کرد.



وَدَلِيلَ اِرَادَتِهِ

دلیل یعنی دلالت کننده، یعنی دلیل کسی است که واسطه می شود میان شخص مستعد و استدعا و کمال، دلیل واسطه بین فقیر و غنی است. حتی به استاد معنوی انسان هم می گوئیم دلیل، چرا؟ چون دلیل چیزی است که انسان را به آن معنویت وصل می کند. گاهی هم انسان بین خودش و استاد معنوی اش دلیلی دارد. اهل بیت هم دلیل هستند؛ یعنی واسطه هستند بین انسان و اراده خدا، در کتاب المعراج امام باقر علیه السلام می فرمایند: «نحن دلیل الواضح لمن اهتدى». ما دلیل واضح هستیم برای کسی که می خواهد هدایت بشود. بعضی دلیل ها هستند که واضح هستند؛ مثلاً شما می بینید در واقعه ای کربلا فرد مسلمان هم نیست اما حسین بن علی برایش دلیل می شود واسطه می شود و وصلش می کند. پس دلیل همان واسطه فیض بودن است. اراده خدا هم همان تحقق فیض است. در زیارت امیرالمؤمنین هم می خوانیم: «أشهدُ أَنَّهُ دَلِيلُ عَلِيٍّ بَعَثْتُهُ بِرِسَالَتِكَ» دلیل بر پیامبر است که می شود این را به دو معنا گرفت که بگوئیم علی دلیل بر بعثت پیامبر است. دوم اینکه بگوئیم دلیل شد بر او، یعنی پیامبر هم نیاز به دلیلی دارد و واسطه ای دارد که واسطه بشود بین او و حقیقت خداوند. در روایت معراج آن را می بینیم که بعضی ها می گویند: چرا وقتی پیامبر به معراج رسید، دید که علی آنجاست و با علی شروع کرد به صحبت کردن؟ چون پیامبر هم بخواهد با خدا ارتباط برقرار کند نیاز به واسطه ای دارد که آن واسطه باید اشرف موجودات عالم باشد از علی اشرف تر در عالم چه کسی است؟ حال حضرت بقیة الله دلیل است دلیل بر اولیاء الله و اولیاء الله دلیل بر ما.



السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ

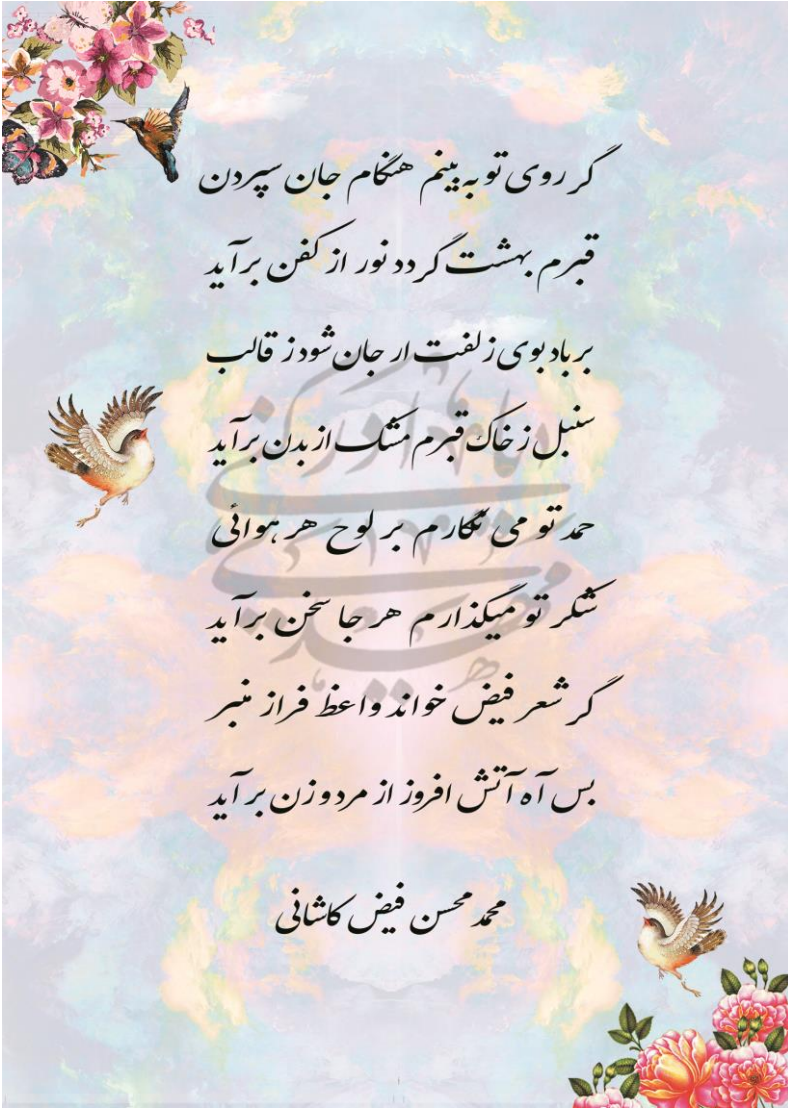
اهل بیت اطهار علیه السلام هم تالی کتاب خدا هستند؛ یعنی تلاوت کننده و همان طور که در روایت داریم «أَنْتُمْ كِتَابَ الْمَسْطُورِ» و هم اصل کتاب هستند. چون اهل بیت اطهار علیه السلام همان کتاب الله هستند. اصلاً کتاب صورت کتبی آنها است. و چون می بینند مردم نمی توانند به آن دست پیدا کنند خودشان می آیند از روی خودشان می خوانند. مثل کسی که کتابی را دارد ولی کسی نیست آن را به دیگران یاد بدهد مجبور می شود خودش یکجایی آن را بیان کند. آنها لوح محفوظ هستند. همه ی حقایق در آنها نهفته شده است.



آتش نمان

هر دل که عشق ورزد از ما و من بر آید
کوشم بجان دین کار تا جان ز تن بر آید
از عشق نیست خوشتر کوشم جهان، سراسر
سوی یقین گر آید از شک و ظن بر آید
ز هر فراق نوشم بهر وصال کوشم
حکمش بجان نیوشم تا کام من بر آید
گر سرد هم نفس را آتش فتد در افلاک
گر در چمن کوشم آه دود از چمن بر آید
گر آتش نمانم پیدا شود بمحشر
دوزخ بسوزد از رشک دودش ز تن بر آید







وَ تَرْجُمَانَهُ

و ترجمه‌ی او هستند. می‌گویند اهل بیت اطهار علیهم السلام کتاب خدا هستند بعد می‌بینند ما نمی‌توانیم درکشان کنیم می‌گویند برایتان تلاوتش هم می‌کنیم، باز می‌بینند تلاوتش را هم نمی‌فهمیم. می‌گویند برایتان ترجمه‌اش می‌کنیم، چرا؟ چون «نحن دلیل الواضح» هم ظاهر هستند و هم باطن و حضرت بقیه‌الله مصداق آن است. قبل از ظهور پیامبر حقایق نزد ولی بود. وقتی پیامبر ظهور پیدا کرد کتاب الله هم محقق شد. اهل بیت ائمه اطهار علیه السلام تالی کتاب الله شدند؛ اما باز هم کسی آن را نفهمید؛ اما وقتی حضرت بقیه‌الله می‌آید و تَرْجُمَانَهُ می‌شود یعنی این قدر واضح می‌شود که هرکسی امام زمان را درک کند همه‌ی حقایق را درک می‌کند. علم کامل می‌شود اگر تا الآن چند حرفش برملا شده آخرالزمان همه‌ی حروفش کامل می‌شود.^۱ چون حضرت حجت ظاهر و باطن را باهم تطبیق می‌دهد. بقیه‌الله است کار را تمام می‌کند. ظهور دین را کامل می‌کند «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» تا بر همه دین‌ها چیره گرداند، گرچه شرک و رزاق ناخشنود باشند^۲. دین یک نزول داشته است که بر پیامبر به‌طور کامل صورت گرفته است و یک ظهور دارد که تا زمان ظهور حضرت حجت باقی می‌ماند. وقتی ظهور پیدا کرد

^۱ «علم و دانش بیست و هفت حرف است و همه آنچه پیامبران آورده‌اند، تنها دو حرف آن است و مردم تاکنون جز با آن دو حرف، با حرف‌های دیگر آشنایی ندارند و هنگامی که قائم مایم قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون آورده، آن را بین مردم نشر و گسترش می‌دهد. و آن دو حرف را نیز ضمیمه می‌کند و مجموع بیست و هفت حرف را در میان مردم منتشر می‌سازد.» (مرحوم مجلسی،

بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۶

^۲ سوره توبه - آیه ۳۳



یعنی ترجمه‌اش هم کرده‌اند. «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ؛ آن روز که رازها [همه] فاش شود»^۱.

السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي آتَاءِ لَيْلِكَ

اهل معرفت قائل هستند که لیل مقام صعود است که در این صعود یک مراتبی است که به آن می‌گویند آتاء لیل که جزو مقامات سلوک است، خب می‌گویند لیل مقام صعود است آتاء لیل مراحل و مراتب سلوک است تا سالک به مطلع الفجر برسد. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ»^۲ که در روایت داریم مطلع الفجر ظهور حضرت بقیة‌الله است یعنی این «آتاء لیل» این مرتبه به مرتبه سلوک در ظهور محقق می‌شود، به مطلع الفجر می‌رسی مطلع الفجر محلی است که از لیل شروع می‌شود. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» که به مطلع الفجر می‌رسد، حقیقت نزول قرآن حقیقت نبوت می‌رود تا به مطلع الفجر آخرالزمان برسد. مراحل این زمان آتاء کمال و شریعت انسان است، حالا بعضی‌ها قبل از اینکه آن ظهور جمعیه برایشان حاصل شود آن ظهور شخصیبه برایشان حاصل می‌شود؛ یعنی مطلع الفجر برایشان محقق شده است.

^۱ سوره طارق - آیه ۹

^۲ سوره قدر - آیات ۱ تا ۵



وَ اطْرَافَ نَهَارِكِ

اطراف دو ریشه می‌تواند داشته باشد که یکی طَرَف است و یکی طَرْف. طَرْف یعنی سمت و طَرْف یعنی بینایی و اطراف می‌شود بینایی‌ها که ما در قرآن داریم «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا؛ و قسم به روز هنگامی که جهان را روشن سازد»^۱ که آن یعنی ظهور حضرت بقیه‌الله است روز را مقام معرفت گرفتند و اطراف هم یعنی بینا شدن و آن وقت می‌شود بینای در معرفت خدا. پس ما از «آناء لیل» یعنی مقامات سلوک و صعود الی الله در شب می‌رود تا به مطلع الفجر برسد تا «نَهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» برسد بعد در آنجا دیدار معرفت محقق می‌شود. همه ما هم برای معرفت خلق شدیم. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ و جن و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا عبادت کنند»^۲ که می‌گویند: لِيَعْبُدُونِ همان لِيَعْرِفُونِ است یعنی برای عبادت خلق شدیم پس برای به معرفت رسیدن خلق شدیم. معرفت در دو جا برای انسان نقش ایفا می‌کند و می‌گویم که معرفت حکم علت غایی را دارد. علت غایی چیست؟ آن چیزی است که هم در ابتدا سبب حرکت می‌شود هم غایت و انتهای رسیدن است ما از یک معرفتی شروع می‌کنیم که به یک معرفتی برسیم. پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی مرده است»^۳ کسی که به امام زمانش معرفت پیدا نکند به جاهلیت مرده است.

^۱ سوره شمس - آیه ۴

^۲ سوره ذاریات - آیه ۵۶

^۳ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۴۶



السلامُ عَلَيْكَ فِي بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ

بقیه‌الله از اسمائی است که به حضرت نسبت داده‌اند به دیگر ائمه هم نسبت داده‌اند اما به حضرت حجت درواقع واضح‌تر است. در مقابل بقیه‌الله زوال است، آیا امکان دارد خداوند زوال پیدا کند؟ خیر، اگر این اهل‌بیت اطهار علیه‌السلام و این آینه‌ها نباشند خداوند در دنیا زوال پیدا می‌کند. امام صادق علیه‌السلام یک روایت دارد: باقیات و صالحات یعنی آن چیزی که باقی است از صالحات انسان. مودت اهل‌بیت است چون آن‌ها بقیه‌الله هستند. بقیه‌الله برای ما موجوداتی است که در زمین ساکن هستیم و گرفتار نقصان و گرفتار ماهیت هستیم. آن ادامه‌ی ظهور نور وجود نازنین حضرت حجت می‌شود حضرت بقیه‌الله؛ بقیه‌الله است؛ یعنی باقی ظهور خدا، نه اینکه خدا نتوانسته ظهور کامل کند بلکه توان درک آن را نداشتیم؛ ولی وقتی حضرت بقیه‌الله می‌آید ظاهر و باطن را یکی می‌کند یعنی باقی ظهور خدا. «فی ارضه» یعنی خدا بقیه‌ای ندارد. مایی که در ملک زمین هستیم و جسمانی هستیم به این بقیه‌الله نیاز داریم. ما نمی‌توانیم ظهور را درک کنیم. حال حضرت حجت بر جسم ناقص زمینی هم ظهور کامل خدا را بر ملا می‌کند. پس بنابراین خدا در آخر زمان ظهور دارد و آن کسی که در آخرالزمان ظهور را درک می‌کند معرفتش هم کامل می‌شود. حتی در بعضی از گفتارها داریم که می‌فرماید در آخر زمان نماز آدم‌ها کامل است یعنی عبادتشان با معرفت می‌شود. ارض را تأویل به دل می‌کنند. پس اگر ظهور جمعیه در زمین صورت نگیرد آن آدمی که اهل معرفت است ظهور شخصی در دل برایش صورت می‌گیرد. قبل از اینکه ظهور در زمین ظاهر صورت بگیرد ظهور در زمین دل صورت می‌گیرد. در نتیجه ظهور کامل خدا برایش



صورت می گیرد. علی علیه السلام می فرمایند: من ابر باران‌زا هستم. تعالیم من باران و دل شنوندگان زمین است که اشاره به این دارد که دل کسانی که با این مواجه می شود که با باران ولایت زنده می شود اگر این ارض را زمین دل بگیرد این دل با ولایت زنده شده است. زمین حیات پیدا کرده است. قرآن هم اشاره می کند که این زمین مرده را زنده کردیم. دلی هم که اهل ولایت شد زنده می شود. کسی که دلش اهل ولایت شده است نو به نو می شود. ولایت وظیفه نو کردن را دارد، عرفا وقتی می خواهند حرکت را تعریف کنند حرکت را با حب تعریف می کنند. می گویند حرکت ناشی از جذبه‌ی محبوب است. ولایت هم تحقق جذبه‌ی محبوب است. دلی که ولایت در آن قرار گرفت یعنی جذبه‌ی محبوب قرار گرفته است و حرکت می کند و حیات دارد. موجودی که حیات ندارد حرکت هم ندارد. شرط حیات حرکت است و وقتی ولایت در دل کسی قرار گرفت آن دل اهل حرکت است.

السلامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَ وَكَّاهُ

در اندیشه ما به خصوص اندیشه شیعه با توجه به آیاتی که در قرآن کریم است و روایاتی که در این خصوص آمده موجودات عالم و هر آنچه خلق شده است پیش از این خلقت ثانویه که در عالم ملک داشته باشد یک خلقت اولیه در عالم ملکوت داشته است و این خلقت اولیه مینا و منشأ خلقت ثانویه است و از منظر ادبیات دینی این عالم را عالم ذر گذاشته اند؛ یعنی همه موجودات قبل از اینکه در عالم ماده بیایند در یک عالمی به نام عالم ذر حضور داشتند و در آنجا از آنها



میثاق گرفتند: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» که قرآن به صراحت به آن اشاره می‌کند که یک‌زمانی همه مخلوقات عالم جمع بودند و خدا در آنجا از همه پرسید آیا من پروردگار شما نیستم و همه جواب دادند: بلی. این آیه مشهور به آیه اَلَسْتُ يَا آيَةَ مِيثَاقٍ يَا آيَةَ عَالَمٍ ذَرُ اسْت. در آموزه‌های دیگر ما به دو خلقت داشته تأکید شده است. وجود مطهر رسول‌الله صلی الله علیه و اله و سلم: «أَوَّلٌ، مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي»^۱ این نشانگر این است که اولین چیزی که خلق شده نور پیامبر بوده است درحالی که ما پیامبر را در عالم خاکی مؤخر از بقیه پیامبران می‌دانیم و شاید میلیون‌ها نفر قبل از پیامبر زندگی کردند «أَوَّلًا مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي» اولین چیزی که خداوند خلق کرد نور من بود نشانگر این است که پیامبر دو خلقت داشته یک خلقت نوریه و یک خلقت ملکیه. یا اینکه در روایت آمده است که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمودند: «أَنَا نَبِيٌّ وَ أَدَمُ بَيْنَ مَاءٍ وَ طِينٍ؛ مَنْ نَبِيٌّ بُوَدُّمْ دَرِحَالِي كَهْ أَدَمُ بَيْنَ آبٍ وَ كَلِّ بُوَدُّ» و این باز نشانگر این است که پیامبر دو خلقت داشته؛ یک خلقت نوریه نبویه قبل از حضرت آدم و یک خلقت هم هزاران سال بعد از تولد ملکیه حضرت آدم و در زیارت شریفه حضرت زهرا سلام‌الله علیها می‌خوانیم که «يَا مُمْتَحَنَةُ أَمْتَحَنَكَ اللهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ؛ خَلَقَ تُوْرًا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ كَنْدَ تُوْرًا» که در اینجا هم دو خلقت گفته شده یک خلقت اولیه و یک خلقت ثانویه، این میثاق همان میثاقی است که خداوند در عالم خلقت اولیه از موجودات گرفت و مبنای این میثاق است که خیلی از حقایق در جان موجودات عالم قرار گرفت. اگر ما در عالم ذر و

^۱ بحار، ج ۱، ص ۹۷، ح ۷



خلقت اولیه به اندازه‌ای اختیار داشتیم که حتی از ربوبیت خداوند هم از ما سؤال کردند و این که ما بتوانیم به آن سؤال جواب دهیم، زمانی معنا دارد که امکان جواب منطقی هم وجود داشته باشد. حال در مورد عالم ماده که در آن هستیم چه طور است؟ در این عالم اگر از همه موجودات عالم در مورد ربوبیت خداوند بپرسند چگونه است؟ بنا به آیه‌ی شریفه‌ی قرآن: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ؛ اگر از بت پرستان بپرسی که آسمان‌ها و زمین را کی آفریده و خورشید و ماه را چه کسی مسخر خود کرده است؟ به یقین خواهند گفت که خدا».^۱ «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ؛ اگر از بت پرستان سؤال کنی چه کسی از آسمان آب فرو فرستاد و با آن زمین مرده را زنده کرد؟ حتماً خواهند گفت که خدا».^۲ «قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ... قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ... قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ... بگو زمین و کسانی که در زمین هستند از آن کیست اگر شما می‌دانید؟ (در پاسخ تو) می‌گویند: همه از آن خداست. بگو چه کسی پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش عظیم است؟ می‌گویند: همه‌ی این‌ها از آن خدا است. از بت پرستی این سؤال را می‌پرسند که چه کسی پروردگار تو است؟ می‌گوید: خدا».^۳ یعنی حتی بت پرستان هم بر این قائل هستند؛ بنابراین در

^۱ سوره عنکبوت - آیه ۶۱

^۲ سوره عنکبوت - آیه ۶۳، سوره لقمان - آیه ۲۵، سوره زمر - آیه ۳۸ و سوره زخرف آیه ۹

^۳ سوره مؤمنون - آیه ۸۵-۸۷



عالم ماده بنا به آن نظری که در عالم ملک قائل هستند ما فطرتاً خداپرست هستیم و به خدا قائلیم و اصلاً پرسش در این دنیا که آیا خدایی وجود دارد یا آیا من پروردگار شما هستم امر گزافی است و خداوند هیچ وقت این سؤال را نمی پرسد؛ بنابراین در آن عالم با قالوا بلی که ما گفتیم فطرتاً در این عالم خداپرستی در جان ما قرار گرفت،

در اینجا می فرماید: یا ميثاقَ الله الذي أَخَذَهُ وَ وَكَدَهُ یعنی در آن عالم خداوند از باب ولایت اهل بیت ائمه اطهار علیه السلام میثاق گرفت و بر آن هم تأکید کرد. معنی آن همان حرفی است که قائل هستند که ولایت اهل بیت و مقام ولایت انسان کامل در ذره جزء عالم قرار گرفته است و هیچ موجودی نیست مگر تحت این ولایت باشد. به همین دلیل هست که می بینید که در بعضی از متون دینی داریم که حتی حیوانات هم بر حضرت اباعبدالله الحسین گریه کردند یا داریم موجوداتی غیر از انسان ها که سعی کردند در محضریت حضرت حسین ابن علی حاضر شوند همه این ها نشان از این دارد که در همه ذرات عالم این محبت و میثاق قرار دارد و بر آن هم تأکید شده و این می شود ابتدا.

یا وعد الله الذي ضَمَنَهُ

که نه تنها میثاق ابتدا است بلکه منتهای خلقت هم هست چون وعده است. وعده یعنی چه؟ یعنی انتها و عالم معاد هم چون همه به آن می رسند غایت و نهایت است وعده است؛ بنابراین از دو منظر می شود به این وعده نگاه کرد. یک منظر اینکه علی الظاهر در این عالم دنیا نگاهش کنیم که در عالم دنیا وعده داده شده ظهور



حضرت بقیه‌الله ظهور انسان کامل در آخرالزمان و اگر این را بخواهیم در معنای فراتر از عالم ماده بینیم یعنی وعده الهی را در منتهای خلقت بینیم آن وقت باز هم وعده است چون ما به‌سوی انسان کامل در حرکت هستیم تمام اجزاء عالم در این حرکت که به سمت تقرب می‌کند بنا به نظریه‌ی محکم جناب صدر را رحمة الله علیه همه موجودات عالم دارند تقرب پیدا می‌کنند به سمت تقرب الی الله و به سمت قربت و نزدیکی به خداوند و برای اینکه به خداوند نزدیک بشویم باید به اشرف مخلوقات خداوند به خلیفه‌الله اعظم نزدیک‌ترین مرتبه به خدا برسیم که این می‌شود حقیقت انسان کامل.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ وَالْغُوثُ وَالرَّحْمَةُ وَاسِعَةٌ

«وَالْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ» علم برافراشته یعنی چه؟ و باز هم یک معنا معنای ظاهر و تفسیر ملکیه که یک روزگاری حضرت ظهور خواهد کرد و علمی را برافراشته خواهد کرد و وعده‌ای ذیل این علم قرار می‌گیرند و حرکت می‌کنند و همچنین می‌شود این را در معنای حقیقت هم دید نه در معنای رقیقت و عالم ماده و آن این است که از منظر تفکری که به انسان کامل قائل است حقیقت انسان کامل دو ویژگی دارد که جام جهان‌نما برای خداست یعنی وقتی خدا بخواهد به عالم نگاه بکند از ناحیه انسان کامل به هستی نگاه می‌کند. اگر غیر از این باشد سبب ترکیب در ذات خدا می‌شود. لاجرم خدا باید از ناحیه انسان کامل به هستی نگاه بکند. اگر کسی هم بخواهد به خدا برسد آن علم و مسیر و آنچه نشان می‌دهد به کدام سمت می‌رود می‌شود انسان



کامل لذا هم عَلم منصوب است و هم عِلم المصوب یعنی هم کسی بخواهد خدا را جستجو نماید چون خدا که معلوم ما واقع نمی شود و ما که نمی توانیم علم پیدا کنیم ما فقط عَلمی از خدا نشانه‌ای از خدا را بتوانیم درک کنیم که می شود انسان کامل و برافراشته‌ترین و صورت یافته‌ترین صورتی که انسان بخواهد چیزی را نشان از خدا بگیرد می شود وجود انسان کامل و هرچقدر آن مخلوقی که خداوند آفریده شریک تر باشد و والا مقام تر باشد بیشتر آینه خدا خواهد بود. مثل اینکه شما جایی می روید و آینه‌های متعددی است که یک آینه ریز است یک آینه تمام قد هست یک آینه محدب است یک آینه مقعر است از بین این آینه‌ها یک آینه تمام قد است بهترین و حقیقی‌ترین تصویر را از شما نشان می دهد و هرچقدر این موجود شریف تر باشد و ویژگی‌هایش بیشتر باشد و به خدا نزدیک تر باشد بنابراین بیشتر می توانی خدا را در آن بینی و در بین موجودات عالم اشرف مخلوقات می شود انسان اما هر انسانی که نمی شود نشان خدا باشد عَلم المنصوب باشد چون بعضی از انسان‌ها به تعبیر قرآن «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند^۱ بلکه این موجود باشد اشرف، اشرف مخلوقات عالم باشد که ما اسم این را می گذاریم انسان کامل، شما فرض کنید در بین همه‌ی انسان یکی از همه بدتر باشد آن یکی می شود حقیقت انسان کامل که اکمل موجودات عالم است و اشرف و اقرب موجودات عالم به خداوند کریم است لذا اگر کسی نگاه به او نماید آن عَلمی است که خدا را نشان می دهد و عِلم المصوب برای خداوند است؛ یعنی

^۱سوره اعراف - آیه ۱۷۹



عالم معلوم خداوند واقع می‌شود از ناحیه انسان کامل و انسان با علم به انسان کامل علم به همه موجودات عالم پیدا می‌کند و سؤال می‌شود مگر می‌شود همه موجودات عالم در یکجایی خلاصه شود، بله می‌شود شما فرض کنید در نطفه‌ی هر انسانی ویژگی‌های آن انسان نهفته شده است یعنی کسی که هنوز به دنیا نیامده است نطفه آن که ایجادشده از طریق علم می‌توانند ویژگی‌های روانی آن فرد را متوجه بشوند و اگر آن علم کامل باشد مثل این است که تمام حقیقت و ویژگی‌های انسان در آن نطفه نهفته شده است و اگر کسی علم کامل داشته باشد و بتواند آن نطفه رو به‌طور کامل بشناسد مثل این است که همه عالم را شناخته است و همه عالم را علم و معرفت پیدا کرده است و مثل این است که تمام عالم محقق شده باشد و علم ثابت کرده است که همه ویژگی‌های آن نطفه، در نطفه‌ی پدر آن‌هم بوده است یعنی یک ویژگی‌هایی مشترک است بین نطفه فرزند و پدر و شما همین سلسله را تا آخر بروید تا برسید به اولین پدر عالم که می‌شود حضرت آدم در نطفه‌ای که او ایجاد می‌کند و عالم ایجاد می‌شود در دل آن نطفه همه‌ی سلسله‌ی انسان‌ها نهفته شده است پس اگر کسی علمی داشته باشد که بتواند آن نطفه را بشناسد می‌تواند تمام سلسله را بشناسد و معرفت پیدا کند و با نگاه به انسان کامل و آن حقیقت انسان کامل و به آن باطن و درون انسان کامل می‌شود انسان به همه‌ی اجزاء درون عالم، عالم شود و خداوند این‌گونه است علم خدا تا برای اینکه ترکیبی در آن به وجود نیاید و تغییری در آن به وجود نیاید یک‌راه حل دارد که آن علم از عالم فانی مادی ناحیه انسان کامل باشد لذا علم المصبوب است.



«وَالْعَوْتُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ» فریادرس و رحمت واسعه است خداوند در قرآن می‌فرماید که رحمت واسعه‌ای هم هست که این رحمت واسعه همه‌چیز را در بر گرفته است «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ؛ و این رحمت خدا چه چیزی است که همه‌چیز را فرا گرفته است»^۱ که این رحمت همه وجود است حقیقت هستی است که همه عالم را در بر گرفته است «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲ خدا یک نور است در همه آسمان‌ها و زمین و وقتی خداوند در همه اجزاء عالم ظهوری دارد آن رحمت واسعه است اهل معرفت می‌گویند آن وجود منبسط که در همه اجزاء عالم سریان پیدا کرده حقیقت نوری انسان کامل است. لذا اینکه در روایات هم داریم اینکه خداوند نور پیامبر را آفرید و از نور او بقیه خلق آفریده شده‌اند^۳ و در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم «ذَكَرْكُمْ فِي الذَّاكِرِينَ وَأَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَأَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَأَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَأَنْفُسُكُمْ فِي النُّفُوسِ وَأَثَارُكُمْ فِي الْأَثَارِ وَقُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ؛ یاد شما، در [زبان] ذکر کنندگان است و نام‌های شما، در میان نام‌هاست و پیکرهایتان، با دیگر پیکرهاست و ارواح شما، در میان دیگر روح‌هاست و جان‌هایتان، در زمره جان‌هاست و آثارتان، در میان دیگر آثار است و قبرهایتان، در شمار سایر قبرها»؛ که همه بر این معنا است که حقیقت انسان کامل و آن نور انسان کامل و آن باطن و درون انسان کامل حقیقت همه هستی است و معنای

^۱ سوره اعراف - آیه ۱۵۶

^۲ سوره نور - آیه ۳۴

^۳ طباطبائی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱ ص ۱۸۵ و ۱۸۶



«لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ؛ اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی‌کردم»^۱ همین می‌شود. چون این، حقیقت و باطن همه افلاک است و آن وجودی که انبساط و سریان پیدا کرده و آن نوری که همه عالم را روشن کرده و عالم را از ظلمت بیرون آورده و آشکاری به وجود آورده است و رحمت و وسعه است و آن رحمتی که وسعت پیدا کرده است و همه عالم را در بر گرفته است و اگر کسی به این معرفت، حقیقت و باطن، آگاه و عالم بشود و معرفت پیدا کند و می‌تواند به همه اجزاء عالم معرفت پیدا کند و می‌تواند فصل مشترک همه اجزاء عالم را بفهمد و آن همان است که ولایت نامیده می‌شود و کسی که ولایت را درک کند به همه عالم معرفت پیدا نموده است چون همه‌ی حقایق عالم در سایه محبت نهفته شده است. خدای تعالی فرمود: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَاحْبَبْتَ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ الْأَعْرَفَ» گنجی پنهان بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا مرا بشناسند. اینکه آقایان در اندیشه‌های مختلف قائل هستند بر اینکه که محبت آن شروع خلقت است و محبت غایت خلقت است و محبت آن جذبه‌ی حرکت خلقت است این محبت همان ولایت است اینکه بعضی مسئله اصالت الولاية را مطرح می‌کنند معنایش همین است؛ اما آن ولایت چیزی جز حقیقت وجود نیست.

ویژگی‌های ظهور حضرت بقیة‌الله (روحی لمقدمه الفداه) این است که حضرت ظاهر و باطن را یکی می‌کند. این ویژگی چه ربطی به زیارت بالا دارد؟ در واقع از یک طرف سلام می‌دهد به حضرت بقیة‌الله و از طرف دیگر آن را با اعمال نماز

^۱ مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳، ج ۱۵، ص ۲۸



متناظر می‌نماید. روایت داریم «نَحْنُ صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ»، امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: که «ما صَلَاةُ مُؤْمِنٍ هَسْتِمِ». حقیقت صَلَاة، حقیقت انسان کامل است یعنی در دل نماز و در دل مقام صلاتیه تعلق به مقام معصوم است. نماز یک ظاهری دارد و یک باطنی، ظاهر نماز همین اعمالش است که انجام می‌دهیم که قرائت می‌کنیم، تقوم داریم، تقعد، تسجد داریم؛ اما کسی که بتواند به درک حقیقت امام معصوم برسد یعنی چه بر امامش معرفت پیدا بکند و ظهور برایش محقق بشود یعنی چه در آخرالزمان که حضرت ظهور عامه دارد، چه برای افرادی که حضرت ظهور خاصه دارد آن‌ها به این مقام می‌رسند که ظاهر نماز که این اعمال است با باطن نماز برایشان تطبیق پیدا می‌کند در نتیجه وقتی به ظاهر نماز نگاه می‌کنند انگار به باطن نماز نگاه کرده‌اند. پس در حقیقت نماز و اعمال نماز، ولایت را می‌بینند. لذا اگر دارد درباره حضرت مهدی (عج) این‌طور می‌گوید این است که حضرت ظاهر و باطن را یکی می‌کند. طوری می‌شود که وقتی داری قیام، قعود، قرائت و... را می‌بینی درواقع امام را می‌بینی. پس باید سلام داد پس این سلام، سلام در مقام ظهور است. ظهور مقام صلاتیه است که در آخرالزمان شکل می‌گیرد و حقیقت نماز برملا می‌شود. پس اعمالی که در نماز به آن اشاره می‌کند درواقع دارد به ظهوری که حقایق پیدا می‌کند، اشاره می‌کند و اعمال ما از حالت خفا خارج می‌شود و هرکدام از این مواردی که در زیارت گفته شده است معنای خاص خودش را دارد.



✦ خورشید من بر آبی ✦

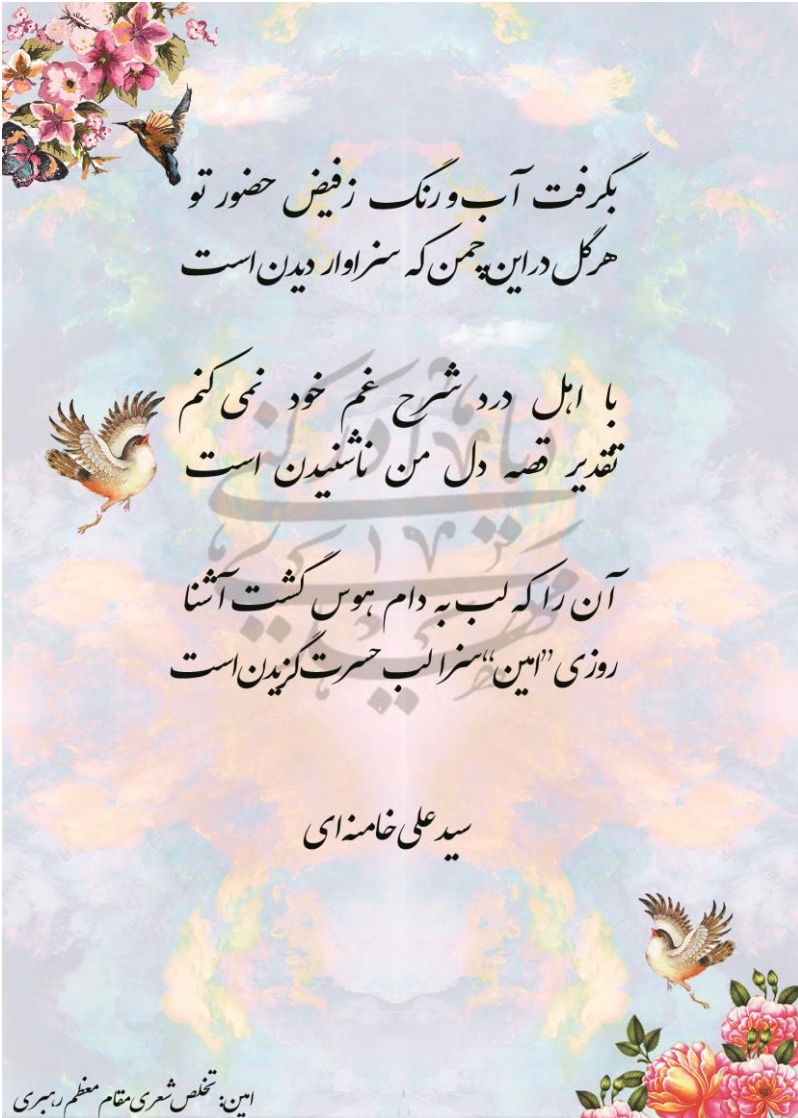
دل راز بی خودی سر از خود میدن است
جان راهوای از قفس تن پیدن است

از یم مرکن نیست که سر داده ام فغان
بناک جرس ز شوق به منزل رسیدن است

دستم نمی رسد که دل از سینه برگم
باری علاج شکر گریبان دیدن است

شامم سیه تر است ز کیوی سرکشت
خورشید من بر آبی که وقت دمیدن است

سوی تو این خلاصه گلزار زندگی
مرغ نکه در آرزوی پر کشیدن است



بگرفت آب و رنگ ز فیض حضور تو
هر گل در این چمن که سزاوار دیدن است

با اهل درد شرح غم خود نمی‌کنم
تقدیر قصه دل من نانشین است

آن را که لب به دام هوس گشت آشنا
روزی "این" سزا لب حسرت گزیدن است

سید علی خامنه‌ای

این: تخلص شری مقام معظم رهبری



السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ

سلام بر تو هنگامی که قیام می کنی، اهل تأویل گفتند که ما یک قیام در ظاهر داریم (همانی که در اعمال نماز صورت می گیرد) و یک قیام در باطن داریم که مخصوص ولایت است.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ

«سلام بر تو زمانی که می نشینی» این نشستن در دو معنا است که یک معنا، معنای ظاهری آن است، قیام و قعود آن حالتی است که در مواجهه با آن می نشیند، ما در مواجهه با یک حقیقت بزرگ قرار می گیریم ابتدا قیام می کنیم بعد که بلند شدیم قیام را در معنای ادراک بگیریم، اما وقتی ادراک کرد، می نشیند، چرا؟ چون آن حقیقت را دیده است. نشستن در اینجا این است که آن مسئله در آن محقق بشود قیام کرده که بفهمد و قعود یعنی فهمید.

السَّلَامُ عَلَيْكَ تَقْرَأُ وَ تُبَيِّنُ

«وقتی که می خواند و تبیین می کند قرآن را» امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس از دوستان و شیعیان ما که بمیرد و قرآن را خوب بلد نباشد، در قبرش قرآن به او آموخته شود تا خداوند به سبب آن درجه اش را بالا برد؛ زیرا درجات بهشت به اندازه شمار آیات قرآن است. پس به قرآن خوان گفته شود: «اقْرَأْ وَ اَرُقْ» بخوان و بالارو. اینکه می گویند صلاة معراج مؤمن است و ظاهر نماز این است که در نماز قرائت می کنی و باطن آن این است که اگر این قرائت، قرائت درستی باشد این نماز اِقْرَأْ وَ اَرُقْ است یعنی قدم به قدم با خواندن نماز به سلوک و معراج می رسد به خاطر



همین است که وقتی این مراحل را طی می کند کم کم به مقام تشهد می رسد؛ یعنی حقایق عالم را شهود می کند، وقتی که به تشهد رسید و به دیدار حقایق عالم رسید و نمازش نماز باطن است، خوانده و بالا می رود تا جایی که به دیدار رسیده حالا که به دیدار رسید؛ نوبت سلام کردن می شود.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَ تَقْعُدُ

که در اینجا خود نماز را سلام می دهد، ریشه ی صلاة وصل است وصل بین ذاکر و مذکور بین کسی که ذکر می کند و کسی که ذکر می شود «اقم صلاة لذکری» از منظر اهل معرفت کسی که در مقام ذکر قرار می گیرد کم کم با مذکور خودش وصل می شود. نماز هم ذکر است. وصل و اتصال است و حالت دیگر اینکه صلاة را از معنای صلوات بگیریم. آن وقت ارتباط با انسان کامل معنا پیدا می کند. کسی هم که نماز می گذارد گاهی وقتها نمازش ظاهری است گاهی وقتها باطنی است. در نماز باطنی پای قلب به وسط می آید که یک وقتی قلب تابع زبان است و یک وقتی زبان تابع قلب است که این اعلی مراتب صلاة می شود. در نماز حضرت، ظاهر و باطن هر دو محقق است.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرَكُّعُ وَ تَسْجُدُ

اهل تأویل رکوع را اطاعت از امام می دانند. پس سجده را اطاعت کامل و بی چون و چرا از امام می گویند. مثلاً دیده اید وقتی کسی نزد پادشاهی می رود، بعضی ها در جلوی پادشاه خم می شوند. ولی بعضی ها به نشانه ی احترام به پای پادشاه می افتند. ما در رکوع اطاعت از امام و بندگی را به تصویر می کشیم؛ اما در سجده



مرتبه‌ی بالاتری است. در روایت داریم که خدا به حضرت داوود می‌گوید اگر انسان‌ها در حالت سجده می‌دانستند که خدا چه حالتی به آن‌ها دارد هیچ‌وقت سر از سجده بلند نمی‌کردند. سجده عارفانه‌ترین و خاشعانه‌ترین و نزدیک‌ترین حالت عبد به خداست و اگر انسان به مقام تسجد برسد به قرب رسیده و بهترین جایی که انسان می‌تواند سجده بکند هم مسجد است. در روایت داریم امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: مسجد امام است و روایت داریم می‌فرماید اینکه قرآن فرموده: و اقیموا وجوههم عند کلّ مسجد. کل مسجد در اینجا حقیقت انسان کامل است، حقیقت نماز که شد حقیقت انسان کامل (نحن صلاة المؤمن) و رکوع و سجده هم که شد اطاعت در برابر انسان کامل و محلی هم که انسان عبادت می‌کند که مقام انسان کامل گردید و در زمان ظهور حضرت حجت این مقام مسجد که مقام انسان کامل است بر ملا می‌شود.

السلامُ عَلَيْكَ حِينَ تَهَلَّلُ وَ تُكَبِّرُ

تهلّل یعنی «لا إله إلا الله» گفتن که معنا و حقیقتش باز با انسان کامل معنا پیدا می‌کند چون «وَلَا يَهُ عَلَىٰ بَنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»^۱ و «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»^۲، از این دو روایت می‌فهمیم که حقیقت لَأِ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ همان ولایت است و کسی که به مقام و حقیقت ولایت دست پیدا نکند دارای نوعی شرک است که لَأِ

^۱ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص: ۱۳۴

^۲ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۳



إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را نفهمیده و خدای دیگری را گرفته است. بدون ولایت توحید به معنای کامل شکل نمی‌گیرد.

«وَتُكْبِرُ» کسی که توانست به حقیقت انسان کامل دست پیدا کند وقتی عظمت و بزرگی او را می‌بیند، می‌گوید اینکه مخلوق است بین خالق چه طور است! حضرت علامه حسن‌زاده جمله‌ای دارد که می‌گوید: اگر زیبایی دیدی بگو اگر زیبا زیباست، زیبا آفرین زیباتر است. حال وقتی انسان، انسان کامل را می‌بیند که او ظهور و تجلی جمال و جلال الهی است می‌گوید اینکه ظهور و تجلی است بین حقیقت چه طور است لذا الله اکبر شکل می‌گیرد. «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛ کسی که خود را بشناسد، تحقیقاً پروردگارش را می‌شناسد» را اگر با تلقی حاج ملا هادی سبزواری بگیریم این نفس، نفس انسان کامل است. می‌توان با این تلقی گفت: همان‌طوری که تو توانستی نفس انسان کامل را بشناسی برو دنبال شناخت خدا. حال وقتی به شناخت انسان کامل می‌رسی و به مرتبه‌ی بُهت می‌رسی دیگر به مرتبه‌ی بیشتر از این از شناخت خدا دست پیدا نمی‌کنی.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَ تَسْتَغْفِرُ

سلام بر تو هنگامی که حمد و استغفار می‌کنی. حقیقت حمد درک حقیقت عالم است یعنی شما تا وقتی که درک حقیقت نکرده باشی حمدی هم نمی‌توانی انجام دهی، حمد برای جایی است که آدم فهمیده باشد به عبارت دیگر مقدمه‌ی حمد معرفت است و لازمه‌ی درک حقیقت عالم درک انسان کامل است.



«وَتَسْتَغْفِرُ» استغفار با توبه فرق دارد، استغفار طلب غفران است. استغفار یعنی طلب خدا با اسم غفار خودش. پیامبر می فرماید: حتی انسان کامل هم آن گونه که باید به خدا شناخت و معرفت پیدا کند نمی تواند چون او ممکن الوجود است و خدا واجب الوجود، چون او فقیر است و خدا غنی مطلق، درست است که پیامبر صلی الله علیه واله اقل فقر علم رادار است اما باز هم فقیر است، به همین دلیل باید استغفار کرد.

ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر این یک میم غرق است

استغفار یعنی اینکه بگوییم: خدایا تو از باب غفرانت با من برخورد کن؛ اما توبه برای وقتی است که کسی گناهی کند. استغفار فقط برای گناه نیست شامل همه ی عبادات است. انسان حتی باید از عباداتش هم استغفار کند و وقتی انسان، انسان کامل را می بیند و ادراک می کند او را با آن همه حسنات و عصمت و پاکی و بدون هیچ کم و کاستی می بیند و می بیند که او در حین استغفار است حقیقت استغفار و صفت غفار بودن خدا برایش بر ملا می شود.

در ادامه زیارت به حجت های حق سلام می دهد و نام تک تک آنها را می آورد. حجت در لغت یعنی دلیل و برهان. وقتی ما می گویم امری حجت بر کسی است یعنی او دلیل و برهان است؛ یعنی آن چیزی هم که گفته شده است نیازی به دلیل و برهان ندارد. وقتی می گویم کسی یا چیزی حجت بر کسی است یعنی وقتی او باشد دیگر نیازی به دلیل و برهان نیست. یکی از اسماء اهل بیت علیهم السلام که در



روایات و زیارات آمده حجت الله است. در روایات داریم «نحن حجج الله علیکم؛ ما حجت‌های خدا بر شما ایم»^۱.

زیرا با وجود انسان کامل دیگر نیازی به حجت و برهان برای الله نیست و اهل معرفت می‌گویند اصلاً نیازی به برهان و اثبات وجود خدا ندارد و نام این نگرش را برهان صدیقین گذاشته‌اند. برهان صدیقین همین که حق است اثبات وجود خدا می‌کند، بنابراین وجود انسان کامل دلیل بر وجود اثبات خدا است. چون انسان کامل تجلی اسم الله خداوند است؛ بنابراین وقتی به او نگاه می‌کنی مثل آینه تمام‌قد جمال و جلال الهی است. در این فراز از دعا یک‌به‌یک ائمه اطهار علیهم‌السلام را نام می‌آورد و تحت عنوان حجت خدا سلام می‌دهد.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَصْبِحُ وَ تُمْسِي، السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى

سلام بر تو ای که در هر صبح و شبی سپری می‌کنی. سلام بر تو هنگامی که شب عالم را فرامی‌گیرد و هنگامی روز که روشن می‌شود. در باب شب و روز اهل معرفت قائل بر این هستند که لیل و شب مقام صعود است یا به اصطلاح قوس صعود است و روز، ظهور قوس نزول است. مجموعه نظام هستی از مبدأ تا معاد «دایره وجودیه» را شکل می‌دهد. این دایره از دو نیم قوس نزول و صعود تشکیل شده است. ابتدای قوس نزول خداوند و انتهای آن بنا بر نظر فلاسفه، هیولای اولی و بنا بر نظر عرفان، انسان است و پایان قوس صعود نیز خداوند متعالی است و چون از

^۱ الانتصار، ج ۷، ص ۲۳۷



نگاه اهل عرفان، انسان هم پایان قوس نزول و هم آغاز قوس صعود است وی را «باب الابواب منازل آخرت» گفته‌اند.^۱

ما در مراتب کمالی که برای موجودات عالم تعریف می‌شود یک‌مرتبه داریم که انسان صعود پیدا می‌کند یا به تعبیری مرتبه‌ی عروج و صعود انسان است که این مرتبه‌ی عروج و صعود در لیل انجام می‌شود و منبای آن هم آیه اول اسراء است. «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ؛ پاک و منزّه است آن (خدایی) که بنده اش را از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی که اطرافش را برکت داده ایم شبانه برد تا از نشانه های خود به او نشان دهیم. همانا او شنوا و بیناست».^۲ شب در لیل چه اتفاقی افتاد؟ عروج پیامبر صورت گرفت؛ یعنی قوس صعودی شکل گرفت. انسان برای اینکه بتواند آن سیر کمالی را داشته باشد به لیل نیاز دارد. در شب چه اتفاقی می‌افتد که قوس صعود است؟ لیل انسان را از کثرات دور می‌کند و به وحدت می‌رساند. چون شما در تاریکی عالم را نمی‌بینید و خیلی از تصاویری که انسان را در طول روز به خودش مشغول می‌کند در شب وجود ندارد در نتیجه انسان به وحدت می‌رسد و «الِلهي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ؛ خدایا کمال جدایی از مخلوقات را، برای رسیدن کامل به خودت به من ارزانی کن» برایش محقق می‌شود؛ یعنی وقتی انسان کثرات عالم را نبیند، دلش از

^۱ امینی نژاد - علی، حکمت عرفانی، ص ۵۳۰

^۲ سوره اسراء - آیه ۱



کثرات قطع می‌شود و قوس صعود برای همین است. صعود در شرایطی صورت می‌گیرد که انسان بتواند خودش را از کثرات دور کند. اولین مرتبه‌ی قوس صعودی قرب نوافل است؛ یعنی اینکه انسان همه چیز غیر از خودش و خدا را کنار بگذارد اما هنوز خودی باقی می‌ماند. این روایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که می‌فرمایند: «انا نوح الاول، انا ايه اجبار انا حقيقه الاسرار، انا مورك الاشجار، انا مونغ الثمار، انا مجرى الانهار، الى ان قال عليه السلام انا ذلك النور الذى اقتبس موسى منه الهدى انا صاحب الصور، انا مخرج من فى القبور، انا صاحب يوم النشور، انا صاحب نوح و منجيه، انا صاحب ايوب المبتلى و شافيه، انا اقمتم السماوات بامر ربى».^۱ این مقام مربوط به قرب نوافل است که در این مرحله، آن انسان همه چیز عالم را با خودش می‌بیند و به اصطلاح وسعت من پیدا می‌کند. چون من باقی مانده و خدا انتهای قوس صعود مربوط به قرب فرائض است که در این قرب حتی « من هم باقى نمى ماند، منیتى ديگر نيست و همه چیز می‌شود خدا. اینجا می‌شود مصداق این روایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که می‌فرمایند: «أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا بَابُ اللَّهِ»^۲ یعنی خودش را هم با خدا تعریف می‌کند. لیل این ویژگی را دارد که کم انسان را در این مراحل صعود کمک می‌کند. چون انسان را از توجه به غیر وامی دارد. چون چیزی نمی‌بیند. حال یک لیل، لیل ظاهر است که اثر ظاهری دارد و یک لیل، لیل باطن است. آنجایی که انسان دلش را از کثرات بکند می‌شود لیل باطن؛ اما بعد از اینکه این مراحل یا به تعبیری اسفار اربعه را طی کرد به الله و نور

^۱ شرح دفتر دل علامه حسن زاده آملی (جلد اول) - استاد صمدی آملی

^۲ الکافی جلد ۱ کتاب التوحید باب النوادر



می‌رسد. نور همان یوم و روز است. اینکه ما لیلَةُ القدر داریم چون لیلَةُ القدر در قوس صعود تعریف می‌شود و چیزی است که انسان را از ماسوی الله دور می‌کند و او را در مقام حقیقت قرار می‌دهد و در انتهای این قوس صعود، یوم القیامه قرار دارد. یوم القیامه، «يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ؛ آن روز که رازها [همه] فاش شود»^۱ است؛ یعنی همه‌ی اسرار برملا می‌شود. یوم القیامه و یوم تبلی السرائر مربوط به قوس نزول است. در قوس نزول حقایق در دسترس انسان قرار می‌گیرد. انسان با کثرات مواجه می‌شود و دیگر این‌طور نیست که کثرت و تعدد را نبیند بلکه درعین‌حالی که تعدد را می‌بیند کثرتش در وحدت است و وحدتش در کثرت به‌عبارت‌دیگر دیدار کثرات او را از خدا دور نمی‌کند. چون به همه‌چیز به چشم توحید نگاه می‌کند و موحدانه می‌نگرد. لذا گرچه کثرات را می‌بیند اما به کثرات دل‌بستگی ندارد و این کثرات سبب نمی‌شود که از توحید دور شود این می‌شود مقام یوم و مقام نهار. این را هم در تصحیح و تمسی می‌توان اشاره کرد و هم در السلام علیک فی الیل اذا یغشی و نهار اذا تجلی. این یک معنای ظاهری دارد که یعنی سلام بر امام در روز و شب و یک معنای باطنی که یعنی سلام بر امام چه در قوس صعود و چه در قوس نزول.

^۱ سوره طارق - آیه ۹



مدح امام زمان (عج)

مصطفی سیرت، علی فر، فاطمه عصمت، حسن خو
هم حسین قدرت، علی زهد و محمد علم مه رو

شاه جعفر فیض و کاظم حلم و هشتم قبله کیو
هم تقی تقوا، تقی بخشایش و هم عسکری مو

مهدی قائم که در وی جمع، اوصاف شهبان شد
پادشاه عسکری طلعت، تقی شصت، تقی فر

بو احسن فرمان و موسی قدرت و تقدیر جعفر
علم باقر، زهد سجاد و حسینی تاج و افسر

مجتبی حلم و رضیه عفت و صولت چو حیدر
مصطفی اوصاف و مجلای خداوند جهان شد

«امام خمینی»



اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ

این فراز به مقام امن و ایمن اشاره می‌کند. ایمان همان ایمن شدن قلب است. ایمان از ایمن و امن می‌آید کسی که به درجه‌ی ایمان می‌رسد قلبش مؤمن و ایمن و امن از ورود غیر ایمانی می‌شود قلب. انسانی به ایمان می‌رسد که قلبش ایمن شده باشد و نقش هدایت‌گر انسان کامل این است که قلب انسان را ایمن می‌کند لذا امام المأمون است و پیشوا و امامی است که سبب ایمن و ایمان در انسان می‌شود. ما اگر حقیقت انسان کامل نبود ایمانمان نسبت به خداوند شکل نمی‌گرفت و اگر هم شکل می‌گرفت از جنس شرک بود. نقش انسان کامل در معرفت توحیدی این است که انسان را از شرک جدا می‌کند و به توحید می‌رساند.

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُولُ

این قسمت دو معنا می‌تواند داشته باشد. یک معنا ظاهری این است که ای امام و پیشوایی که جهانیان امید به تو بستند و منتظر آمدن تو هستند تا صلح را برقرار کنی و صفا در عالم ایجاد بشود و امت واحد دوباره شکل بگیرد تا ما از این امت متکثره خارج بشویم و به امت واحده برسیم. امید مردم است که منجی آخرالزمان بیاید. یکی از نتایج تفکر مهدوی، امید به آینده است؛ یعنی برای آینده جامعه تعریفی ارائه بدهید که جامعه به آینده امیدوار بشود، تفکر مهدوی این امید و نگاه امیدوارانه را ایجاد می‌کند که سبب حرکت، تحمل سختی، صبر، رضا، تسلیم و سبب توکل می‌شود. در مقام باطن می‌توان این‌گونه نگاه کرد که مأمول ریشه‌اش امل یعنی آرزو است، ای پیشوایی که مورد املی، مورد آرزویی. آرزو یعنی غایت و



آنچه انسان طالبش است. در فراز قبلی آورده بود که انسان کامل وعده است برای آن که انسان برسد به آن مقام، مقدم المأمول یعنی تو غایتی برای انسان، تو آرزویی و آن طلب درونی انسانی، انسانی که بتواند این کمالات را پیدا کند در قوس صعود و نزول قرار بگیرد برای این است که به تو برسد. به مقام انسان کامل، به مقام منا اهل البیتی برسد. به تعبیر زیارت عاشورا به مقام معیت برسد و در این مقاماتی که در زیارت عاشورا آمده است به مقام وجیه بالحسین برسد. با انسان کامل وجه پیدا کند، هم صورتش و هم سیرتش و در این فراز خود امام مورد طلب واقع شده است نه آمدنش و نه ظهورش. خود حقیقت امام و خود حقیقت انسان کامل و خود آن نوری که انسان را به بالاترین درجه برساند که می تواند حقیقت توحید را برای انسان شکل بدهد.

السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ

سلام نام خدا است السلام عليك یعنی سلام بر تو؛ یعنی خدا بر تو احاطه پیدا کند؛ یعنی سرتاسر تو هم رنگ خدا بشود و تو با خدا قریب بشوی به وسیله جوامع سلام؛ که این جوامع سلام هم می توانیم بگوییم سلامی که جامع باشد یا اینکه به صورت های متفاوتی از سلام به مراتب مختلفی از حقیقت سلام که می شود حقیقت خداوند که اسمی از خداوند است. اسامی خداوند مرتبه دارند. اینجا می فرماید خداوند بر تو احاطه پیدا کند، خداوند با اسم سلامش بر تو باشد، بجوامع سلام به همه مراتب از اسماء خداوند به همه مراتب خداوند، چه در مرتبه ذات و چه در مرتبه صفات. این سلام طلب سلامتی است. هرچه انسان در مقام سلام بیشتری قرار



گرفته باشد این سلامی که طلب می کند برای آن کسی مورد سلام واقع می شود کمال بیشتری را به همراه می آورد؛ بنابراین سلام های ما بسته به این است ما در چه مرتبه ای قرار داریم اثرش در عالم متفاوت است. یک وقتی یک ولی الهی سلام می فرستد و یک وقتی یک بنده گناهکار رانده شده. این سلام ها مرتبه شان فرق دارد و اثر تکوینی شان هم در عالم فرق دارد. تأثیرش هم برای کسی که مورد سلام واقع می شود متفاوت است. لذا می توان هم از جهت حقیقت سلام که حقیقت خداوند است سلام کرد و هم می شود از طرف آن کسی که سلام می فرستد و مرتبه آن و جایگاهی که آن سلام کننده دارد، نگاه کرد و بنابراین بجوامع سلام در این معنا شاید بشود گفت سلام انسان کامل است. چون خود حقیقت انسان کامل هم بر خودش سلام می فرستد، می بینید که خود وجود نازنین پیامبر و خود وجود اهل بیت و ائمه اطهار علیهم السلام هم وقتی که نماز می خواندند بر وجود پیامبر و وجود آتش دعا می کردند. اللهم صل علی محمد و آل محمد در نماز است و سلام آخر نماز هم خطاب به پیامبر است. خود پیامبر هم همین را می فرماید و خود اهل بیت اطهار علیهم السلام هم سلام می فرستادند و این معنی اش این است که خود انسان کامل و خود ذوات مقدس بر این ذوات مقدس هم سلام می فرستند و اگر ما بخواهیم کامل ترین سلام را در عالم پیدا کنیم می شود سلام انسان کامل که مستجاب الدعوه است. حد اعلای سلام است. اینجا می گوید اگر سلام من بر تو ناقص است و اگر این سلامی که من بر تو می فرستم سبب احاطه ی کامل الله نمی شود به آن سلام کاملی که انسان کامل بر تو می فرستد سلام می فرستم و سلام من با سلام او یکی



می‌شود و مرتبه‌ی سلام را بالا می‌برد که در آن مرتبه از سلام، یقیناً این احاطه کامل تر است.

أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ

تو شهادت بده و تو گواه باش و اینجا گواه و شهادت امام و انسان کامل را می‌گیرد که تو شاهد باش و گواهی بده، با کنار هم قرار دادن این دو مضمون که «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛ کلمه «لا اله الا الله» حصار محکم من است هر کس آن را بگوید، داخل حصار من شده و هر کس داخل شود، از عذاب من در امان است و اما به شرطی و شروطی که من از شروطش هستم»^۱ و از آن طرف روایت دیگر می‌فرماید: «ولایت علی ابن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» حقیقت لا اله الا الله را اگر بخواهیم بفهمیم باید در دل ولایت فهمید، ولایت برای این آمده است که انسان را به توحید برساند انسان را به لا اله الا الله برساند. اینکه انبیا آمده‌اند برای کلمه «لا اله الا الله» معنایش همین است و باز دقت کنید که آنجا که امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» پس چند قدم در آن روایت سلسله‌الذهب قدم می‌گذارد و بعد بر می‌گردد به جمعیت که می‌فرماید: و أنا مِنْ شُرُوطِهَا یعنی یک شرطی دارد و آن شرط چیست؟ اعتقاد به حقیقت ولایت است و وجود علی بن موسی‌الرضا می‌شود یک صورتی از این ولایت. کسی هم که

^۱ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۳



اعتقادی به این ولایت ندارد به توحید نمی‌رسد و امکان ندارد بدون ولایت بتوانی توحید را درک کنی. چون آن توحیدی که واسطه‌ای به نام ولایت با مخلوقات نباشد دچار ترکیب می‌شود. حقیقت توحید در این است که خداوند را ولایت بدانی. به توحید عددی و توحید صمدی قائل باشی. احد دانستن خدا یعنی اینکه برای خدا هیچ ترکیبی را قائل نشوی و به اصطلاح آقایان بسیط بدانی؛ یعنی آن را دارای جزء ندانی. قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ یعنی خدا صمد است صمد یعنی توپر و جزء ندارد و برای اینکه خداوند بسیط الحقیقه باقی بماند باید واسطه‌ای به نام ولایت باشد و غیر از این مورد وجود کثرات سبب ترکیب در خدا می‌شود مگر واسطه‌ای باشد بین مخلوقات عالم و خداوند که در هر دینی به یک معنا است که مسیحی حقیقت عیسوی می‌داند؛ یهودی حقیقت موسوی می‌داند و اسلام به عنوان ختم این نگرش این حقیقت و دین اکمل که این حقیقت را حقیقت محمدی می‌داند؛ که در دلش ولایت است که اگر ولایت نباشد این کثرات ایجاد نمی‌شد. «كُلُّكُمْ لَنَا كَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاقَ؛ گر تو نبودی افلاک را خلق نمی‌کردم»^۱ بنابراین اینجا چه چیزی را به شهادت و گواه می‌گیرد. مولی را که صاحب مقام ولایت است که من قائل به توحیدم چرا چون من قائل به ولایت هستم. من چون اهل ولایت هستم و ولی دارم و در مقام ولایت قرار گرفته‌ام چون قائل به ولایت شده‌ام و غرق در ولایت شده‌ام توحید را درک می‌کنم و شاهد من می‌شود ولایت. چون من با ولایتم به توحید می‌رسم. من از طریق توحید ولایت است که می‌توانم توحید را درک کنم و از

^۱ مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳، ج ۱۵، ص ۲۸



طریق نگاه به چهره انسان کامل و اشرف مخلوقات عالم شناخت از خدا پیدا کنم که توحید را درک کنم و اهل توحید و معرفت بشوم؛ بنابراین شاهد من در توحید و شاهد اهل معرفت در توحید ولایت و ولی است. یا مولی انی أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ و ولایت یکی از اثراتش این است که شرک هم بر می‌دارد ما یک شرک آشکار و جلی داریم. شرک جلی در کلمه لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ و شرک خفی داریم که در توحید صمدی داریم لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ در توحید عددی است. در اینجا هم به توحید عددی و هم به توحید صمدی اشاره می‌کند.^۱ بنابراین ولایت هم انسان را از شرک خفی برمی‌دارد و هم از شرک جلی و انسان از وادی شرک خارج می‌شود و به وادی توحید ورود پیدا می‌کند و این ولایت سبب می‌شود که انسان این واسطه‌ها را اثر مستقیم بداند و این‌ها را مستقل از خداوند بداند. لذا می‌فرماید و ان محمد عبده و رسوله یعنی من در عین حالی که ولایت را از خداوند می‌گیرم، می‌فهمم و به گمراهی و انحراف کشیده نمی‌شوم و کسانی که گمان کردند خود الله هستند و به ضلالت افتادند و همان اندازه که وجود امیرالمؤمنین و ولایت علی علیه‌السلام انسان را به توحید می‌رساند و اگر ندانی که ولایت چه طور

^۱ عارفان توحید را به دو قسمت کلی تر تقسیم کرده‌اند: نخست، توحید الوهی است که توحید ظاهری و شرعی است و انبیا و رسل مامور تبلیغ آن‌اند. دوم، توحید وجودی است که توحید حقیقی با نفی وجودهای مقید و اثبات وجود مطلق و مشاهده وجود واحد و نفی وجودهای کثیر است. این توحید از آن اولیای خداست و آنان مامور تبلیغ آن‌اند. [۳۴] البته انبیا و رسل از آن رو که دارای هر دو بعد ولایت و رسالت یا نبوت‌اند، انسان‌های معمولی را با توجه به مقام رسالت و نبوت به توحید ظاهری و الوهی راه می‌نمایند و خواص را با عنایت به مقام ولایت خویش به توحید حقیقی و وجودی دعوت می‌کنند. ص ۱۹۴ ج ۳ تقریرات فلسفه انتشار ۱۳۸۲ مبحث رجعت



این نقش را ایجاد می‌کند و جایگاه ولایت را درست در هستی نفهمیم می‌تواند انسان را به کفر و شرک برساند و برای اینکه انسان به شرک نرسد چه شرک خفی و چه شرک جلی لازم است معنای ولایت را درست بفهمد و با ولایت انس بگیرد؛ بنابراین می‌فرماید: «وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَ أَهْلُهُ» جز برای چه کسی حبیب کی؟ حبیب برای من یا حبیب برای خدا؟ می‌گوییم در هر دو، حقیقت انسان کامل هم برای الله است و هم حبیب ماسوی الله، شیخ اشراق می‌فرماید این محبت خداوند واجب‌الوجود احد به اولین مخلوقش که می‌شود حبیبش که از اسامی حضرت رسول است و این محبت سبب خلقت شد و بعد هم محبت او و ماسوی الله سبب ایجاد کثرات شد و سبب وسعت عالم شد بنابراین این حقیقت حب و محبت است که از ناحیه خدا و ماسوی الله سبب ایجاد این عالم گردیده است. محبت انسان کامل سبب گردیده که خداوند دست به خلقت ببرد که در روایات هم این را داریم و محبت موجودات عالم به انسان کامل هم سبب شده که خلقت کثرت پیدا کند. مبنای خلقت چه در مقام احدیت الهی و چه در مقام واحدیت الهی هر دو بر مبنای محبت است لذا ادامه‌اش می‌فرماید: «لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَ أَهْلُهُ» در واقع اینجا دارد منشور جامعه تفکر توحیدی را می‌چیند از یک طرف به توحید عددی اشاره می‌کند که در دل ولایت حاصل می‌شود و از طرفی دیگر به توحید صمدی اشاره می‌کند که در دل ولایت ایجاد می‌شود و از آن طرف می‌آید انحراف را از آن نگرش درمی‌آورد و این حقیقت هر چه باشد عبدالله است. رسول خداست و فرستاده خداست. واسطه است و استقلال ندارد. خودش ظهور است. ظهور اسم ولی الهی است. اگر ولایتی در ولی وجود دارد به تبع اسم ولی الهی است. این یک آینه



است که دارد ولایت را تجلی می‌دهد و این آینه است که دارد این اسم را بروز می‌دهد. آینه اگر صاحب تصویری در آن نباشد چیزی ندارد. اگر تصویری را انسان کامل به خلقت می‌کشد این تصویر او به واسطه اسم ولی الهی است. صاحب تصویر خدا است و حقیقت اسم ولی است این در طول ولایت الله قرار می‌گیرد. آیه‌ی مبارکه‌ی **أُولَى الْأَمْرِ هُمْ** این را می‌گوید: **«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ»** خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید^۱

این اطاعت اولی الامر در طول اطاعت الله است. اطاعت رسول هم در طول اطاعت الله است. لاجیب الا هو و اهله همین را اشاره می‌کند و این محبت هم سبب صورت طولیه شده است و این رابطه طولی که بین موجودات تا خداوند است ناشی از مقام حب است و محبت ظهوری از ولایت است حقیقت محبت در ولایت است. لذا ولی اگر ولایتی دارد از ناحیه محبت است. اینکه آقایان و اهل معرفت می‌گویند عالم بین سه محبت است محبتی که سبب خلقت عالم شد، محبتی که جذبه حرکت است و محبتی که غایت حرکت است؛ که هر سه این‌ها هم دارد اینجا اشاره می‌کند که محبت اول آن حقیقت توحید محبت دوم مسیر به سمت توحید و محبت سوم غایت توحید است.

وَأَشْهَدُكَ يَا مَوْلَىٰ أَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتَهُ

این (ه) در حجتته برمی‌گردد به قسمت اول که می‌گوید «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» و به خدا برمی‌گردد؛ و

^۱ سوره نساء- آیه ۵۹



غایت آنها حضرت بقیه الله حجت الکبری است. چرا اسم حضرت بقیه الله، را حجت الکبری گذاشتند؟ به این خاطر است که حجت برای مردم است و حجت واضح هست. آن وقت می شود حجت الکبری، به عبارتی ائمه اطهار علیه السلام همه حجت الله هستند اما چون مردم قدرت درک حقیقت آنها را ندارند و این نادانی تا زمان ظهور حضرت حجت ادامه پیدا می کند و مردم آخر زمان مردم اهل معرفت هستند که می توانند حقیقت انسان کامل را بفهمند. روایت آمده است که مردم آخرالزمان به برخی از معارف بیشتر آشنا هستند. در ظهور حضرت بقیه الله همه ی حروف مشخص می شود؛ یعنی معرفت مردم بیشتر می شود. این حقیقت دین بیشتر برملا می شود. کما اینکه خیلی از مفاهیم عرفانی که اولیاء الله از آن اسم می برند و قبل از آن مطرح نبوده است و در طول چند قرن بعد از تاریخ آن را برملا کردند و انکشافش کردند. دین واحد است. چون اگر دین واحدی نباشد پس خداوند علم و قدرت نداشته است که دین واحدی را بیاورد و بعلاوه اینکه فطرت انسانها هم واحد است و دین بر اساس فطرت تنظیم شده است. حالا سؤال، پس ادیان مختلف چه هستند؟ اینها انکشافهای مختلفی بر دین واحد هستند. این انکشافها هم بر اساس ظرفیت مردم زمان صورت می گیرد. هرچه ظرفیت بیشتر باشد آن پیامبر بخش بیشتری از دین را آشکار می کند تا می رسد به حضرت ختمی مرتبت که بیشترین انکشاف دین بر او صورت می گیرد که در قرآن هم داریم ما فقط یک دین واحد داریم و مردم رسول خاتم ظرفیت انکشاف حضرت ختمی را نداشته است که در زمان ظهور حضرت بقیه الله بیشترین انکشاف دین بر حضرت صورت می گیرد و به حدی دین کامل می شود که در روایات داریم که بعضیها می گویند که این دین



جدیدی آورده است این دین، دین جدیدی نیست. کما اینکه به حضرت محمد صلی الله علیه و اله هم می گفتند دین جدیدی آورده است. اگر دین موسی تحریف نشده بود. دین محمد دین جدیدی نبود که در زمان حضرت بقیه الله حقایق برملا می شود که یکی از حقایقی که برملا می شود نقش انسان کامل است و در آنجا است که معلوم می شود انسان کامل حجت الله است. اینکه در بعضی از روایات آمده است که قبله جابه جا می شود باز به این دلیل است که جایگاه انسان کامل برملا می شود و در آنجا است که آن حجتی که در آخر الزمان باشد آن حجت بزرگ ترین حجج است. چرا؟ نه به این معنا که او حجت بزرگ تری است. نه! به این معنا که مردم بیشتر در آینه او می توانند الله را ببینند. بیشتر به آن آینه نگاه می کنند و در واقع بیشتر الله را می بینند. تا قبل از او مردم نمی دانند که باید در آینه انسان کامل نگاه کنند. پس اگر می گویم حضرت بقیه الله حجت الکبری است؛ بزرگ ترین حجج است نه اینکه بقیه کوچک هستند.

و در انتهای دعا می خوانیم که وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ و دیگر نمی گوئیم حجتُهُ، خطاب حضرت بقیه الله را حجت می داند چون اینجا مردم در مقام (ه) نیستند. در مقام الله هستند. مقام (ه) مقام غیب و نادانی است و ما (ه) را جایی بکار می بریم که غایب باشد؛ اما حضرت بقیه الله چون برملا می شود. دیگر غیبی نیست و می گوید:

أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ

شما اول و آخر هستید در روایات هم داریم «نحن الاولون والآخرون» ما اولین و آخرین ها هستیم؛ یعنی در ابتدای خلقت بوده اند. همان مقام صادر نخستین، واسطه



فیض، مقامی که وقتی خدا خواست اول خلق کند به واسطه‌ی این‌ها خلق کرد که این می‌شود مرتبه‌ی اول، اول در تجلی.

«والآخرون» یعنی کسی که ایجاد کثرت در عالم بر پایه‌ی او بوده و حقیقت نوریه‌ی انسان کامل و انتهای خلقت که می‌خواهد بساط کثرت هم برچیده بشود در مقام جمع جمعه قرار بگیریم باز در آن مقام هم باز انسان کامل است که جمع می‌کند که او حضرت بقیه‌الله است اینکه ما در روایات داریم نام حضرت بقیه‌الله و نام رسول‌الله یکی است. یک دلیلش همین است. چون می‌خواهند یک نقش ثابت داشته باشند. یکی کثرت داده و دیگری می‌خواهد جمع کند؛ بنابراین اول است و آخر. هر اول و آخری ظاهر و باطن هم دارد یعنی ما از بطون به ظهور رسیدیم. از ظهور دوباره به بطون برمی‌گردیم. پس وقتی ما می‌گویم حضرت بقیه‌الله اول است و آخر، یعنی اول است به جهت انسان کامل و آخر است بنا به حقیقت انسان کامل. و از این فراز به بعد در مورد معاد صحبت می‌کند، این نشان می‌دهد ما باید معاد را هم با حقیقت انسان کامل تعریف کنیم.

در اینجا در مورد تفکر ما از معاد صحبت می‌کند و همه‌ی این‌ها هم «حق» نام می‌گذارد یکی از این حقایقی را که نام می‌گذارد رجعت است و رجعت جزو عقاید و باورهای شیعه است حضرت امام (ره) قائل است که به‌قدری رجعت در روایات ما کثرت دارد که در اصل رجعت جای مناقشه‌ای نیست. اما معنی رجعت چیست؟ به یک تلقی می‌توان گفت که همه‌ی مردگان زنده می‌شوند. یعنی از خاک بلند می‌شوند و با همان جسد مادی‌شان دوباره حیاتی دارند و این مشکلاتی



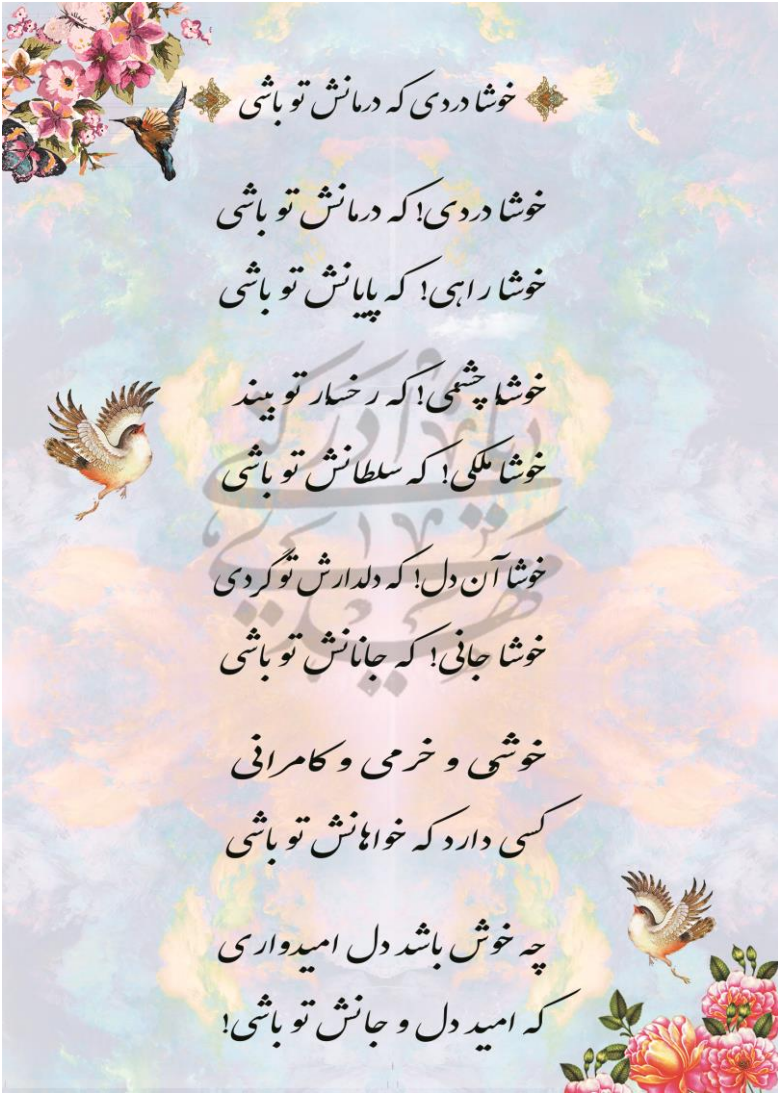
را ایجاد می‌کند. مثل عدالت خدا. مثل اینکه چه طور کسی که مرده است دوباره زنده می‌شود و به جسم برمی‌گردد اما بسیاری از اهل حکمت و معرفت از جمله امام خمینی (ره) در تقریرات فلسفه مسئله رجعت را حق می‌دانند اما نه به این تلقی بلکه به این تلقی که مردم در آخرالزمان که می‌خواهند رجعت کنند در قالب بدن مثالی رجعت می‌کنند، نه در قالب بدن مادی و ما در هیچ روایتی نداریم که شیوه و نوع رجعت را گفته باشند که بعضی از آقایان از آن استفاده می‌کنند. اهل حکمت و اهل معرفت قائل هستند که رجعت در غالب بدن مثالی است، بدن مثالی چیست؟ بدن مثالی این است که بدن، بدن ملکی نیست، روح بدنی را می‌سازد مثل این است که ما وقتی در آینه نگاه می‌کنیم تصویر ما در آینه یک بدن مثالی از ما است حضرت امام (ره) می‌گوید: این ظهور این بازگشت این عود و این رجعت در زمان ظهور حضرت بقیه‌الله به صورت بدن مثالی است، بنابراین به این شیوه مسئله‌ی رجعت را هم می‌شود تلقی کرد. که بعد از این به مسائل دیگر معاد پرداخته می‌شود.

**وَأَنَّ رَجَعْتَكُمْ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهَا، يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ
مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا**

ما با روزگاری مواجه هستیم که فقط اعمالی را که از پیش فرستادیم برای ما به حساب می‌آید. به عبارت دیگر یوم الحساب است. ما در دنیا قرار گرفتیم که دنیا محل عمل ما باشد. مثل آن مرکبی که سوارش بشویم و رشد پیدا کنیم، به تعبیر حکما نفس انسانی در دنیا قرار گرفت و نفس جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا است. یعنی ابتدا نفس به بدن تعلق گرفته است تا از طریق بدن بتواند رشد پیدا کند.



رشد هم متعلق به عالم ماده است. چون عالم ماده عالم استعداد است و معنای ماده یعنی استعداد؛ یعنی عالمی که مدام دارد رشد و تغییر پیدا می‌کند و در عالم ماده بالقویات به بالفعل برسد و روح برای اینکه بالفعل صاحب کمال بشود نیاز به عالم ماده دارد. نفس هم نیاز به عالم ماده دارد، نفس به عالم ماده وارد می‌شود سوار مرکب بدن می‌شود با مرکب بدن رشد پیدا کرده و کمال را کسب پیدا می‌کند تا به نقطه بالای کمال خوش برسد. بنابراین اگر عالم ماده‌ای نبود کمالی هم نبود. اینکه می‌گویند: «الدُّنْيَا مَرْجَعَةُ الْآخِرَةِ» یعنی محل کاشت است و محل برداشت روح انسان است. عالم ماده عالم بالقوه است و هرچه را که کسب می‌کند و بالفعل می‌شود متعلق به عالم ماده نیست و متعلق به عالم روح است. پس هرچه بالفعل می‌شود روح، در درون، در نفس است. در ظاهر مادی عالم، به تعبیر آقایان عالم ماده مانند سراب است و جسم ما هر عمل بالفعلی را که انجام می‌دهد، به روحش می‌چسبد. در نتیجه روح یا نفس قوت پیدا می‌کند و به مقام قرب می‌رسد و یا به مقام اسفل السافلین می‌رسد بنابراین این همه‌ی عمل، دار دنیا است، دار آخرت دار حساب است. یعنی جایی که نفس در مقام روحانیة البقاء قرار می‌گیرد از جسمانیة الحدوث می‌گذرد و دیگر نیازی به رشد ندارد مرکب را کنار می‌گذارد و بالا می‌رود؛ این طی چه اتفاقی صورت می‌گیرد و چه طور می‌شود که نفس از مرتبه‌ی دار عمل خارج می‌شود و به دار الحساب می‌رسد؟ که در فرازهای بعدی در موردش صحبت می‌کند.



◆ خوشا دردی که درمانش تو باشی ◆

خوشا دردی که درمانش تو باشی
خوشا راهی که پیمانش تو باشی

خوشا چشمی که رخسار تو بیند
خوشا ملکی که سلطانش تو باشی

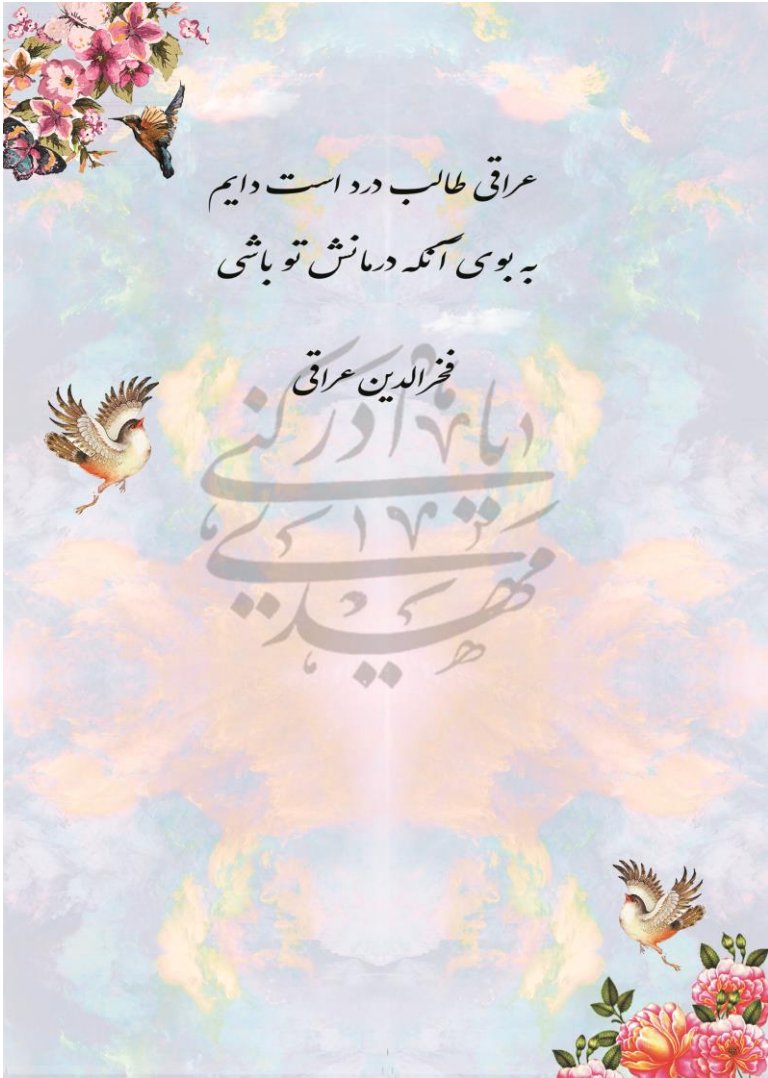
خوشا آن دل که دلدارش تو گردی
خوشا جانی که جانانش تو باشی

خوشی و خرمی و کامرانی
کسی دارد که خواهانش تو باشی

چه خوش باشد دل امیدواری
که امید دل و جانش تو باشی!



همشادای و عشرت باشد ای دوست
در آن خانه که ممانش تو باشی
کل و گلزار خوش آید کسی را
که گلزار و گلستانش تو باشی
چه باک آید ز کس؟ آن را که او را
کنهدار و کلمبانش تو باشی
مپرس از کفر و ایمان بی دلی را
که هم کفر و هم ایمانش تو باشی
مشو پنهان از آن عاشق که پیوست
همه پیدا و پنهانش تو باشی
برای آن به ترک جان بگوید
دل چپاره، تا جانش تو باشی





وَأَنَّ نَاكِرًا وَنَكِيرًا حَقٌّ

در اینجا صحبت از مرگ می‌کند که مرگ حق است. دو مرگ داریم: یک مرگ طبیعی داریم و یک مرگ اخترامی. در مرگ طبیعی بدن نمی‌تواند مرکب خوبی برای نفس باشد. مثلاً: کسی می‌خواهد با سرعت ۲۰۰ کیلومتر بر ساعت حرکت کند و لازمه‌ی این سرعت بالا این است که ماشینی باشد که بتواند با این سرعت حرکت کند که دو حالت دارد یا اینکه نفس به درجه‌ای از کمال می‌رسد که دیگر این مرکب به دردش نمی‌خورد و یا برعکس نفس به درجه‌ای از رذالت و پستی می‌رسد که دیگر این بدن انسان نمی‌تواند کمکش بکند. اما در مرگ اخترامی این است که ماشین و یا مرکب خراب بشود و نتواند راه برود. ما مرگ را نباید نقطه‌ی مقابل حیات بگیریم، مرگ همیشه همراه حیات است و کمال حیات است. می‌گوییم کمال مزرعه برداشت آن است نه کاشت آن؛ کما اینکه کمال حیات هم مرگ آن است و مرگ نقطه مقابل حیات نیست به همین دلیل است «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» هر نفسی چشنده مرگ است،^۱ می‌گویند انسان مرگ را می‌بلعد و مطابق ذائقه و مزاج انسان است. روح انسانی تمایل دارد به اینکه مرگ را بچشد و نکته اینکه خود مرگ هم مخلوق خدا است. وقتی می‌گوید ذائقه الموت. یعنی موت را می‌چشد. موت یک مخلوق و یک چیزی است که وجود دارد و نفس آن را طلب می‌کند. از جنس عدم نیست. خودش مخلوق است و خدا خلقتش کرده است، مخلوق در عالم ماده است یا عالم غیرمادی؟ می‌گوییم مرگ مربوط به عالم ماده است در عالم ماورای ماده مرگ نیست پس هرچه در عالم ماده است حرکت



می‌کند. یعنی آن به آن در حرکت است و تغییر می‌کند و این مرکب کمال پیدا می‌کند. پس مرگ هم مراتبی دارد «اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ خدایا قرار ده زندگیم را زندگی محمد و آل محمد و مرگم را مرگ محمد و آل محمد» این نشانگر این است که یک مرگی است که این موت متعلق به محمد و آل محمد است. پس مرگ هم گاهی وقت‌ها سطح بالای کمال پیدا می‌کند و خود مرگ مرتبه به مرتبه است. بعد از این موت ناگر و نکیر اتفاق می‌افتد که این هم حق است در صورتی که مرگ را کمال حیات می‌گیریم و ناگر و نکیر هم نتیجه‌ی اعمال خود انسان است و ناگر و نکیر حقیقتی از حقایق انسان کامل است و در روایات هم داریم ناگر و نکیر از فرشتگان الهی هستند و همه‌ی فرشتگان حقیقتشان حقیقت انسان کامل است. امیرالمؤمنین می‌فرماید: انسان کامل حقیقت همه‌ی حقایق است. آن کسی که حقیقت درک انسان کامل را دارد؛ یعنی به انسان کامل معرفت دارد و به مرگ جاهلیت نمرده است. اگر در مقام رابطه جیبی با انسان کامل قرار گرفته باشد و به امامش معرفت پیدا کرده و او به مرگ جاهلیت نمرده است یعنی به مرگ عالمانه مرده است. در نتیجه نکیر و منکر را در مقام علم و انسان کامل می‌بیند. در نتیجه نه تنها نکیر و منکر را همراه سختی نمی‌بیند بلکه

از آن زمان که شنیدم فمّن یرنی را

هوای موت به سر دارم و لقات علی جان

¹ سوره انبیا - آیه ۳۵



آن زمانی که نکیر و منکر بر او ظهور پیدا می‌کند در تمثیل انسان کامل ظهور پیدا می‌کنند. حقیقت این فرشتگان الهی حقیقت انسان کامل است و اصلاً ملائکه صورتی از صُور انسان کامل هستند، آقایان اهل معرفت می‌گویند قرآن از قلب پیامبر به وسیله‌ی تجلی از پیامبر بر قلب پیامبر نازل شده است، یعنی اینکه از قلب پیامبر بر عرش الهی «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ؛ قلب مؤمن عرش الهی است»^۱ بوسیله‌ی تجلی از پیامبر یعنی به وسیله جبرائیل (که تجلی و صورتی از پیامبر است) بر قلب پیامبر (قلب پیامبر ملکی) وارد شده است همه‌ی این‌ها وقتی در متون دینی و آموزه‌های عرفانی وارد می‌شویم ملائکه صورت‌های انسان کامل هستند قسیم النار و الجنة که از صفات امیرالمؤمنین است همین معنا را دارد اما اگر کسی به مرگ جاهلیت نمرده باشد و مرگش مرگ ایمانی باشد آن وقتی که می‌میرد هم موت را حق می‌داند و مثل امام حسین مرگ را پلی می‌داند که از آن زندان می‌خواهد ببرد به حقیقت دیگری و بنابراین جواب نکیر و منکر را به صحت می‌دهد چون دارد حقیقت را می‌بیند.

وَالْحِسَابَ حَقًّا

ما دو حساب داریم یکی در دنیا و یکی در آخرت. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: حساب در دنیا، ظهور حضرت حجت است که با شمشیرهای حضرت حساب کسانی را که آن مسیر حق را طی نکردند پاسخ می‌دهند. و یکی از اسامی آخرت هم یوم الحساب است یعنی روزی که انسان حساب‌رسی می‌شود،

^۱ بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۳۹



حسابرسی از جهت اعمالی که انجام داده است، به روایتی به دنیا دارالعمل می‌گویند و آخرت یوم القرار است یعنی انسان در قرار، قرار می‌گردد و انسان برای اینکه بتواند عملی را انجام دهد لازم است در حرکت باشد. وقتی که ما هم در دنیا هستیم، دنیا که مسیر حرکت است و قراری نیست. قرآن می‌فرماید: ای انسان تو در حرکت هستی و کادح هستی به سمت خداوند «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ؛ ای انسان؛ تو با زحمت و رنج به سوی پروردگارت حرکت می‌کنی و او را ملاقات خواهی کرد»^۱ به قدری این جنبش و بی‌قراری را داریم تا به ملاقات خدا برسیم، اینکه آقایان مسیر ملاقات الله را در سرای آخرت می‌دانند برای این است که به قرار برسیم ما تا زمانی که در دنیا هستیم در حرکت هستیم و از لحظه‌ای باز نمی‌ایستیم و نمی‌شود که بایستیم چون که آقایان هم می‌گویند از ویژگی‌های عالم خلق و ماده این است که در حرکت باشیم و حرکت یعنی بالقوه‌ی خودت را بالفعل کنی و آنچه استعدادت است را بروز بدهی و اگر بتوانید که صفت‌های درون خود را بالفعل کنید می‌شود حرکت و این می‌شود کدح انسان، کدح به سمتی است که انسان به درجه‌ی ربوبیت برسد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «العبادة جوهرة كنهها الربوبية». که این جنبش انسان را به ملاقات با رب می‌رساند، رب یعنی اینکه انسان صورت خداوندگاری پیدا کند، شهید مطهری در آزادی معنوی می‌فرماید: که انسان هیچ‌وقت به خدایی نمی‌رسد اما به خداوندگاری می‌رسد و خداوندگاری همین ربوبیت است ظهور صفت رب الهی که انسان مظهر

^۱ سوره انشقاق - آیه ۶



رب الهی و تجلی صفت رب الهی بشود که این می شود مقام تقرب. تقرب یعنی اینکه انسان شباهت پیدا کند و با خدا قریب و عجین شود و این نزدیکی یعنی اتصال به اسماء الله و اگر این برای انسان انجام بشود انسان به قرب رسیده، دنیا دار حرکت و بی قراری است و بنابراین اینجا محل عمل است و آخرت محل یوم الحساب و حسابرسی است. مثل دانش آموز یا دانشجویی است که یک مدت درس خوانده است و آخر ترم باید درس را پس بدهد و این سؤال پیش می آید که این حسابی که می خواهیم پس بدهیم یعنی خدا می خواهد علم پیدا کند که ما چه آدمی هستیم؟! یعنی خدا علمش محدود است و نمی دانسته است که ما چه کاره هستیم در صورتی که ما می گویم خدا علم مطلق دارد. یعنی از ریزترین اتفاقات و آنچه هنوز شکل نگرفته است [اطلاع دارد]. خدا حتی علمش محدود به زمان هم نیست اما یک دلیل این است که انسان بفهمد که خودش چه کاره است... یعنی اینکه خدا این همه اتفاقات، بلاها و سختی ها را برای انسان بگذارد که خودش بفهمد، اهل معرفت معتقدند که در حسابرسی این صفت محقق بشود اینکه انسان بفهمد که چه صفت و اوصافی از خداوند را در خودش بروز داده است. چقدر رنگ و بوی خدا را گرفته است. پس با این معنا انسان کامل می شود. ظهور حساب، اینکه در روایات داریم امیرالمؤمنین معیار و میزان حسابرسی است یعنی ولایت؛ حسابها هم حق هستند و شکی در آنها نیست.



وَالْبَعْثَ حَقٌّ

بعث هم حق است. ما اهل نیستان هستیم و باید هم به نیستان برگردیم. اما الآن در فراق و جدایی هستیم. بنابراین زمانی که از این جدایی برگردیم و در موطن گذشته خودمان قرار بگیریم آن وقت در مقام معاد قرار گرفته‌ایم.

مرغ باغ ملکوت‌تم، نیم از عالم خاک

دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم^۱

اگر این قفس را رها کنیم و برگردیم به موطن و محل زندگی خودمان آن وقت آنجا بعث صورت گرفته است و بازگشت است و دوباره در حیات حقیقی مان قرار می‌گیریم، ما بر زمین هبوط پیدا کردیم برای اینکه در عالم ماده قرار بگیریم و رشد نفسانی و درونی و وجودی را پیدا کنیم و گاهی وقت‌ها به موطن اولیه خودمان برمی‌گردیم و این می‌شود بازگشت به مراتب وجودی.

وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ

و صراط هم حق است و علی علیه‌السلام می‌فرماید: أنا صراط، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «هُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا، وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ، فَأَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمَفْرُوضُ الطَّاعَهُ، مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ أَقْتَدَى بِهُدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ



عَنْ الصَّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ، فَتَرَدِّي فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛ دو صراط است، صراطی در دنیا و صراطی در آخرت و اما صراط در دنیا همان امام واجب الاطاعه است، هر کس او را بشناسد و به هدایت او اقتدا کند از صراطی که پلی است بر جهنم در آخرت می‌گذرد و هر کس او را در دنیا نشناسد قدمش بر صراط آخرت می‌لرزد و در آتش جهنم سقوط می‌کند.^۱ صراط بر دو نوع است یک صراط در دنیا که به تعبیر امام صادق علیه‌السلام می‌شود امام واجب الاطاعه و یک صراط هم در آخرت است که این صراط در آخرت در روی جهنم عبور می‌کند که اهل معرفت می‌گویند ما یک دنیا داریم و یک بهشت که مابین این دو تا می‌شود جهنم و برای اینکه به سمت بهشت برویم باید از این آتش جهنم بگذریم. آقایان یک قاعده کلی را قائل هستند و می‌گویند هر آنچه در عالم غیب ما می‌دانیم باید آن را در عالم شهادت هم قائل باشیم اگر ما صراطی در عالم غیب قائلیم «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ؛ کسانی که به غیب ایمان دارند».^۲ بنابراین صراط هم در عالم غیب است و هم در عالم شهادت باید مشابهش را پیدا کنیم که گفتیم امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: صراط در دنیا می‌شود امام واجب الاطاعه همین‌طور در باب بعثت همین‌طور در مورد حشر، میزان که در عالم غیب صورتی برایش قائل هستی باید در عالم شهادت هم برایش صورتی قائل باشی، بنابراین در مورد حشر، حساب و صراط حقیقت دیگری برای انسان صورت می‌گیرد تحت عنوان حشر، حشر به معنی جمع شدن در قیامت است.

^۱ مولانا

^۲ معانی الاخبار/ ۳۲

^۳ سوره بقره - آیه ۳



در روایات در کتاب بصائر از امام علی علیه السلام و در کتاب مجمع البیان از وجود مبارک پیامبر مکرم اسلام که در هر دو عزیز فرمودند: من مردم را حشر می‌کنم یعنی همه را جمع می‌کنیم. پس اطاعه، حشره، بعثه و... همه می‌شود وجود انسان کامل و اکمل انسان کامل می‌شود پیامبر مکرم اسلام. بنابراین آن کسی که در عالم دنیا با هر چیزی حشر دارد در عالم آخرت هم با همان محشور می‌شود. آن کسی که در عالم دنیا با حضرت علی علیه السلام و محبت وجود پیامبر داشت آن دنیا هم با آن‌ها محشور می‌شود و آن چیزی که جمع می‌کند ولایت است. (فَمَنْ يَمْتِ يَرْبِنِي) هر کس که بمیرد وجود انسان کامل را می‌بیند

از آن زمان که شنیدم فمن یمت یرنی را

هوای موت به سر دارم و لقات علی جان

حیات یعنی ولایت را درک کردن و حشر یعنی با ولی بودن زیرا ولایت همه را جمع می‌کند ولایت هم یعنی محبت آن چیزی که سبب می‌شود همه جمع شوند ولایت است. بنابراین اگر ما می‌گوییم الحشرُ الحق حشر در دنیا یعنی در کنار ولایت بودند، حشر در آخرت هم یعنی در کنار ولایت بودند منتهی در دنیا ما مختار تابع ولی می‌شویم و یک عده جمع می‌شویم و ولایت را درک می‌کنیم و در آخر الزمان همه باید حول محور ولایت جمع شوند.



روز وصال



نغم مخور، ایام بجران رو بر پایان می رود
این خماری از سرمامی گساران می رود
پرده را از روی ماه خویش، بالامی زند
نغمه را سر می دهد، نغم از دل و جان می رود
بلبل اندر شاخار گل، هویدامی شود
زاغ با صد شرمساری از گلستان می رود
محفل از نور رخ او نور افشان می شود
هر چه غیر از ذکر یار، از یاد رندان می رود
ابرما از نور خورشید رخس پنهان شوند
پرده از رخسار آن سرو خرامان می رود
وعده دیدار نزدیک است، یاران مرده باد
روز و وصلش می رسد، ایام بجران می رود

«امام خمینی»



وَالْمِيزَانَ حَقًّا

نتیجه‌ی میزان الحق، حساب الحق است و در روایات هم داریم که علی میزان الاعمال است. میزان یعنی با او سنجیده می‌شود اما بعضی‌ها می‌گویند مگر می‌شود ما با علی علیه‌السلام سنجیده بشویم؟ «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» خداوند هیچ‌کس را، جز به اندازه توانایی‌اش، تکلیف نمی‌کند^۱ و امیرالمؤمنین به اندازه‌ی عملی که انجام می‌دهد و وسع او است و وسع من به مراتب و میلیون‌ها کمتر از امیرالمؤمنین است و اگر ما بخواهیم که اعمال علی علیه‌السلام را یک‌طرف ترازو قرار بدهیم و عمل سلمان را هم یک‌طرف، قطعاً این دو تا هم‌اندازه نیستند. عمل علی علیه‌السلام عین صراط، عبادت و بندگی است. پس چه طور می‌شود که سلمان علیه‌السلام می‌شود مناهل البیت، یعنی عملی که سلمان انجام داده در برابر ظرفیت سلمان چقدر بود؟ آن عمل را کنار هم سنجش می‌کنند. منتهی با ظرفیتی که دارد سنجش می‌شود. بنابراین هیچ‌وقت عمل کسی را در برابر عمل علی (علیه‌السلام) در کفه‌ی ترازو نمی‌گذارند بلکه عمل من ضربدر ظرفیتی که من دارم با عمل علی علیه‌السلام با ظرفیتی که او دارد. چون «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا». این می‌شود عدالت خداوند. ما وقتی می‌خواهیم در دار دنیا قضاوت کنیم نگاه نمی‌کنیم ظرفیت آدم‌ها چطور است. عدالت می‌گوید هر کس را به اندازه‌ی وسعش باید خواست، کما اینکه هیچ‌کس از دیوانه انتظار عمل درستی را ندارد و اگر یک دیوانه‌ای بیاید در گوش ما بزند و یا بچه‌ای اذیت کند ما شاکی نمی‌شویم اما اگر یک بزرگ‌تری بزند، ما شاکی می‌شویم... چرا؟ چون وسع و ظرفیت بچه و مجنون این است. لذا



امیرالمؤمنین می شود میزان الاعمال و همین علی علیه السلام می شود قسم انار و الجنة. یعنی اگر قرار باشد بهشت و جهنمی تقسیم شود این بهشت و جهنم هم به واسطه‌ی انسان کامل محقق است

و در ادامه می گوید: **وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ حَقَّ**

ابن عساکر متوفای ۵۷۱ از ام سلمه نقل می کند که می گفت از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ علی با حق است و حق با علی است و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد خواهند شد.» چون بهشت و جهنم هم حق هستند چون فکر می کنیم نار یعنی بدی و عذاب ولی این بدی در کنار بهشت قرار می گیرد انتهای خوبی است. تاریکی اگر نباشد نور که معنایی ندارد. ما اگر در مورد تاریکی فهمی داریم و اگر در مورد عدم فهمی داریم به خاطر وجود است و از تاریکی اگر فهمی داریم به خاطر نور است و یک قاعده منطقیان که می گویند «تعرف الأشياء بأضدادها؛ اشیاء با اضداد خود شناخته میشوند» اگر یک چیزی ضدش نباشد که ارزش ندارد. اگر ظلمی نباشد که احسان ارزشی ندارد. فرض کنیم همه‌ی بچه‌ها در کلاسی نمره کامل بشوند؛ آیا آن نمره در کلاس ارزشمند است؟ پس بنابراین اگر قرار باشد جنتی باشد و ناری در کنارش نباشد آن جنت ارزش خودش را از دست می دهد. به همین مبنا است که ما در روایت هم داریم حب علی^۱ الجنة. محبت انسان کامل برای انسان می شود بهشت و در کل جنة همان ولایت

¹ سوره بقره - آیه ۲۸۶



است آنجا که محبت باشد برای انسان بهشت است و اینکه قسیم النار و الجنة یعنی چه؟ یعنی ولایت، انسان کامل و هر جا محبتش بود بهشت می شود و هر جا که محبتش نبود پس به تبش جهنم ایجاد می شود. قرآن هم این را اشاره می کند یهدی من یشاء و یضل من یشاء به این معنی اشاره نمی کند که خدا یک عده ای را ضلالت می دهد بلکه به این معنا است که خدا وقتی هدایت را مشخص کرد هر کس در مسیر هدایت [حرکت] نکند به ضلالت می افتد و هر کس که ولایت و محبت علی در آن محقق نشده باشد در آتش قرار می گیرد، چون در جنت قرار نگرفته است. بعضی از آقایان می گویند جهنم فراق از جنت است و وقتی که انسان کمال خواه است و ویژگی فطری انسان کمال خواهی است، حالا اگر کسی در مشاهده کسی که کمالی را دارد و کمالی را کسب نکند مثل این است که در عذاب است معذب است. بنابراین اگر ناری است، اگر امیرالمؤمنین «قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ» است به خاطر این است که جنت را محقق کرده است. «قَالَ عَلِيٌّ أَنَا قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ أُدْخِلُ أُوْلِيَّائِي الْجَنَّةَ وَ أَعْدَائِي النَّارَ؛ امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید من تقسیم کننده بهشت و جهنم. دوستانم را وارد بهشت و دشمنانم را وارد جهنم می نمایم».^۱ اینکه در قرآن هم داریم که جهنم لمحیط بالكافرین و اینکه باز در روایت داریم که قبر مؤمن بخشی از بهشت است.

^۱ بصائر الدرجات، ج ۱ ص ۴۱۶



يَا مَوْلَايَ شَقِيٍّ مَن خَالَفَكُمُ وَ سَعِدَ مَن أَطَاعَكُمُ

شقاوت یعنی اینکه انسان به مرحله‌ای از جهل برسد هرچقدر انسان جاهل تر انسان شقی تر، کافر کیست؟ کافر از منظر اهل معرفت علم ندارد و جاهل است.

فَأَشْهَدُ عَلَى مَا أَشْهَدْتُكَ عَلَيْهِ

کسی که در مقام محبت قرار بگیرد همه چیزش با محبوب خودش یکی می‌شود بنابراین آنچه محبوبش می‌بیند او نیز می‌بیند و آنچه محبوبش می‌شنود او نیز می‌شنود. رابطه حبی وقتی بین محب و محبوب بالا برود در همه چیز یکی می‌شوند. اینکه ما می‌گوییم رابطه با خداوند هم همین‌طور است یعنی بعضی از آدم‌ها گوششان می‌شود گوش خدا یا دستشان می‌شود دست خدا... بنا عین الله، أَنَا أُذُنُ اللَّهِ، أَنَا بَابُ اللَّهِ که امیرالمؤمنین در روایت اشاره می‌کند چون در اینجا یک رابطه حبی برقرار شده است این رابطه حبی سبب شده دست علی بشود دست خدا پای علی بشود پای خدا؛ چون محب جز محبوب هیچ ندارد. خودش را هم در دل محبوب می‌بیند. یا اینکه امام صادق در روایت می‌فرماید: «لَنَا حَالَاتٌ مَعَ اللَّهِ هُوَ فِيهَا نَحْنُ وَ نَحْنُ فِيهَا هُوَ وَ مَعَ ذَلِكَ هُوَ هُوَ وَ نَحْنُ نَحْنُ؛ برای ما با خدا (در حضور خدا) حالاتی است که در آن حالات، او ما می‌شود و ما او می‌شویم و با این وجود؛ او او است و ما ما می‌یم».¹ وقتی این تعلق ایجاد شد سبب می‌شود که این وجود، جسم و روح انسان با محبوبش تعلق پیدا کند و اینکه می‌گویند وقتی که دو نفر به هم تعلق داشته باشند ظاهرشان هم به هم شبیه می‌شود و اینکه در ماجراهای تاریخی آمده است مثلاً

¹ کلمات مکنونه فیض، کلمه‌ی پنجاهم و نور علی نور، ص ۱۶۰



ماجرای جناب او ایس قرنی داریم که وقتی پیامبر دندانانش می شکست او ایس هم دندانانش می شکست یا بقیه یاران مثل ابوذر که وقتی ابوذر کسالت داشت پیامبر هم احساس کسالتی می کرد این رابطه‌ی محب و محبوبی است. بنابراین فَاشْهَدُ عَلٰی مَا اَشْهَدُتْكَ عَلَيْهِ که این شهادت را می توان به معنای گواهی گرفت هم به معنای آنچه که تو می بینی و شاهدش هستی من هم همان را درک می کنم که این رابطه، رابطه‌ی حب است.

وَ اَنَا وَلِيُّكَ

و من دوست تو هستم و این رابطه‌ی ولی و مولی و این رابطه‌ی ولوی، عبد و مولا و بین محب و محبوب که این ویژگی را ایجاد می کند در اینجا می گوید من دوست تو هستم یعنی رابطه بین من و تو یک رابطه‌ی حبی است رابطه‌ی از سر محبت است به خاطر همین است که ما مثل هم شدیم.

بَرِيءٌ مِّنْ عَدُوِّكَ

بیزارم از دشمنت، در روایت هم داریم امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: دشمن دوست، دشمن ما است و دوست دوست، دوست ما است و دشمن دشمن، دوست ما است، باز اینجا مبنا حب است و وقتی شما با کسی یک رابطه‌ی دوستی و حبی برقرار می کنی این رابطه‌ی دوستی باعث می شود که هر کسی دیگری هم که در رابطه باشد به واسطه‌ی این رابطه‌ی تو حب و بغض ایجاد می گردد. دو نفر که رابطه حبی دارند دوست و دشمنشان یکی می شود و به وحدت می رسند.



فَالْحَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ وَ الْبَاطِلُ مَا أَسْخَطْتُمُوهُ

حق آن چیزی است که شما از آن راضی هستید و باطل آن چیزی است که شما از آن خشمگین می شوید

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسند

من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد^۱

هر چه محبوب پسندد او برای محب عین حق است. اینکه:

اگر بر من نبودش هیچ میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی

اگر با من نبودش هیچ میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی؟

به من آن باوفا را کار باشد گدایی من او را عار باشد

همی دانم که با من مهربان است که یاد او مرا آرام جان است

این شکسته شدن ظرف هم برای محب معنایش حق است و اگر یک کاری را از محبوبش ببیند که برخلاف ظاهر ممکن است خوب نباشد او را حق و درست

^۱ باباطاهر؛ دوبیتی ۲۸



می‌داند حالا چه رسد به این که طرف تو امام معصوم باشد و محبوب تو خدا باشد. آن وقت می‌گویی که (هر چه آن خسرو کند شیرین کند)^۱

و به مقام توکل، رضا، مقام تسلیم و به مقام صبر می‌رسید و هیچ چیزی را بد نمی‌دانی و هر چیزی را که می‌بینی می‌گویی پسندم آنچه را جانان پسندد و هیچ چیز برای تو سختی و ناراحتی ایجاد نمی‌کند. چون مطمئن هستی او جز خوبی برای تو چیزی نمی‌خواهد و حق آن چیزی است که او می‌خواهد. به تعبیر امیرالمؤمنین که می‌فرماید: خدا اگر مرا هم در آتش جهنم بیندازد در وسط آتش جهنم هم فریاد می‌زنم که خدا دوست دارم و حتی آن حب هم علی‌الظاهر خطا باشد و مطابق با میل من نباشد و عذاب هم باشد اما آن عذاب هم از محبوب برسد، می‌شود زیبایی این‌ها همه معنایش همین است که وقتی محبوبش درک می‌کند برایش قشنگ است و بدی را نمی‌بیند و بعلاوه اینکه اگر آن کس رضایتش خدا باشد و خشمش خشم خدا باشد آن‌گونه که در باب اهل بیت علیه‌السلام داریم که اگر اهل بیت یا همان انسان کامل خشم نماید خشم خداست و خدا خشمگین می‌شود و اگر راضی بشود خدا راضی می‌شود زیرا او به مقام راضیه المرضیه رسیده است چون نفسش نفس مطمئنه شده است «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي؛ ای نفس مطمئنه خشنود و خدا پسند

^۱ مولوی، دیوان شمس، غزلیات



به سوی پروردگارت بازگرد و در میان بندگان من در آی و در بهشت من داخل شو

۱۰

و کسی که به مقام راضیه مرضیه می‌رسد اگر به فعلی راضی باشد رضایت خدا هم در او است و اولیاء الله این‌طور هستند. و اینکه در روایات داریم که میزان علی علیه السلام است (العلیُّ المیزانُ الأعمال) انسان کامل میزان عمل است. انسان کامل قسط و عدل است چون باطل و حق با او تعریف می‌شود. انسان کامل ظهور حق در عالم است و چرا باید معصوم باشند چون هر رفتاری که انجام می‌دهد باید مطابق با حق باشد و باطلی نباید در رفتارشان باشد چون معصوم است و عصمت یعنی همین و اگر کسی معصوم بود این فراز معنا می‌یابد.

مَا رَضِيْتُمْوَهُ وَالْبَاطِلُ مَا اسَخَطْتُمْوَهُ وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ

ما در بین حدیث سه جور حدیث داریم گاهی وقت‌ها حدیث در قالب گفتار معصوم است و گاهی وقت‌ها حدیث در قالب سکوت معصوم است و گاهی وقت‌ها حدیث در قالب عمل معصوم است، معصوم کسی است که حتی عملی هم که انجام می‌دهد حجت دارد. وقتی فعلی را انجام داد آن می‌شود معروف. وقتی در مقابل فعلی را انجام نداد آن می‌شود منکر. بنابراین معروف و منکر هم با امام معصوم و انسان کامل تعریف می‌شود آنچه به آن امر کند می‌شود معروف و آنچه او از آن نهی کند می‌شود منکر، بر همین مبنا است که ما از معصوم تبعیت می‌کنیم و یکی از

¹ سوره فجر آیات ۲۷ تا ۳۰



دلایلی که آقایان برای اثبات عصمت می آورند می گویند اگر امام معصوم نباشد لازمه اش این است که مردم او را از امر به معروف و نهی از منکر می کنند.

فَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِكُمْ يَا مَوْلَى أَوْلِيكُمْ وَ آخِرُكُمْ

نفس من به خدا مؤمن است. در اینجا ایمان را به نفس نسبت داده است ایمان از ریشه ی ایمن است کسی که دارای ملکه ی ایمان شد ایمن است، امنیت دارد ایمان آن چیزی است که انسان را به امنیت می رساند و برای انسان مسیر را مشخص می کند ایمان آن حالت قلبی است که در انسان ایجاد می شود و انسان را به مسیر امن می رساند، در اینجا می گوید فَنَفْسِي مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ وَحْدَهُ بِرَسُولِهِ وَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِكُمْ به همین دلیل است که مَنْ عَرَفَ نَفْسَ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ چون محل ایمان به خدا نفس است و اینکه آقایان اعتقاد دارند که براهین عقلی و عقل نمی تواند در راه شناخت خدا مؤثر باشد به خاطر همین است. چون نفس، قلب و درون انسان به روح برمی گردد. نفس شأنی از شئون روح است اگر ما می گویم قلب انسان مدرک است. قلب، قلبی که صنوبری است و خون را گردش می دهد نیست. مقصود از قلب چیست؟ همان ادراک روحانی مبرا از عالم ماده و جسمانی است و حالا روح چیست؟ «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحٍ؛ از روح خویش در آن دمیدم»^۱ روح انسان دمیده شده از روح خداست، روح خدا قطعاً محدود نیست. روح خدا روح نامتناهی است. بنابراین نفس انسان و روح انسان هم مجرد است. چون مجرد است شبه به بی نهایتی

^۱ سوره ی حجر، آیه ی ۷۲



است. یک مرتبه بین محدودیت مادی تا لایتناهی بودن الهی. بنابراین اگر قرار باشد انسان درک داشته باشد از خداوند و ایمانی داشته باشد که ایمان باید ناشی از قلب و روح انسان باشد که این روح وسعت بیشتری دارد و وسعتی بیشتر، بیشتر گنجایش در خدا را دارد. در «فَنفَسِ مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ» در اینجا فَ یعنی پس و در نتیجه یعنی آن حرف های قبل که گفته شد نتیجه اش می شود «فَنفَسِ مُؤْمِنَةٌ بِاللَّهِ» یعنی آن حرف ها سبب شد که نفس من مؤمن بشود. اما منظور چیست؟ انسان کامل است که ایمان به خدا را در انسان ایجاد می کند. انسان کامل به عنوان آن آئینه تمام قد اوصاف خداوند و آن آئینه ای که قرار است خدا را در عالم به تصویر بکشاند ایمان و رابطه حبی با او برقرار کردن، سبب رابطه حبی با الله می شود. سبب شناخت و ایمان می شود. سبب آن حالت قلبی می شود رابطه ای که می توانیم با آن خدا را درک کنیم انسان کامل می شود و این «فَ» را می توانیم به این نسبت بدسیم که این معرفتی که ما به انسان کامل پیدا کردیم شد ایمان به خدا، یگانگی خدا، ایمان به رسول و به امیرالمؤمنین و (بِکُمْ یا مَوْلای اَوْلِکُمْ و آخر کُمْ) اول و آخر اهل بیت اطهار علیهم السلام که همه نور واحد هستند و وقتی نور انسان کامل را درک کردی به تبع آن نور همه اهل بیت اطهار علیهم السلام را درک می کنی. «کلهم نور واحد» همه ایشان یک نور هستند.



وَنُصْرَتِي مُعَدَّةً لَكُمْ

و یاری‌ام برای شما آماده است و در دل این نصرت، خدا نهفته است در این آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید»^۱

این معنا را دارد می‌رساند که اطاعت یعنی یاری کردن او الامر در طول یاری کردن رسول است و یاری کردن رسول در طول یاری کردن الله است. بنابراین اگر کسی انسان کامل را یاری می‌کند مثل این است که خدا را یاری می‌کند و خداوند در قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر (آیین) خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد»^۲ اگر شما خدا را یاری کنید خدا شما را یاری می‌کند. پس اگر کسی اهل نصرت انسان کامل باشد خدا او را با دست قدرتش که «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» یاری می‌کند.

^۱ سوره نساء- آیه ۵۹

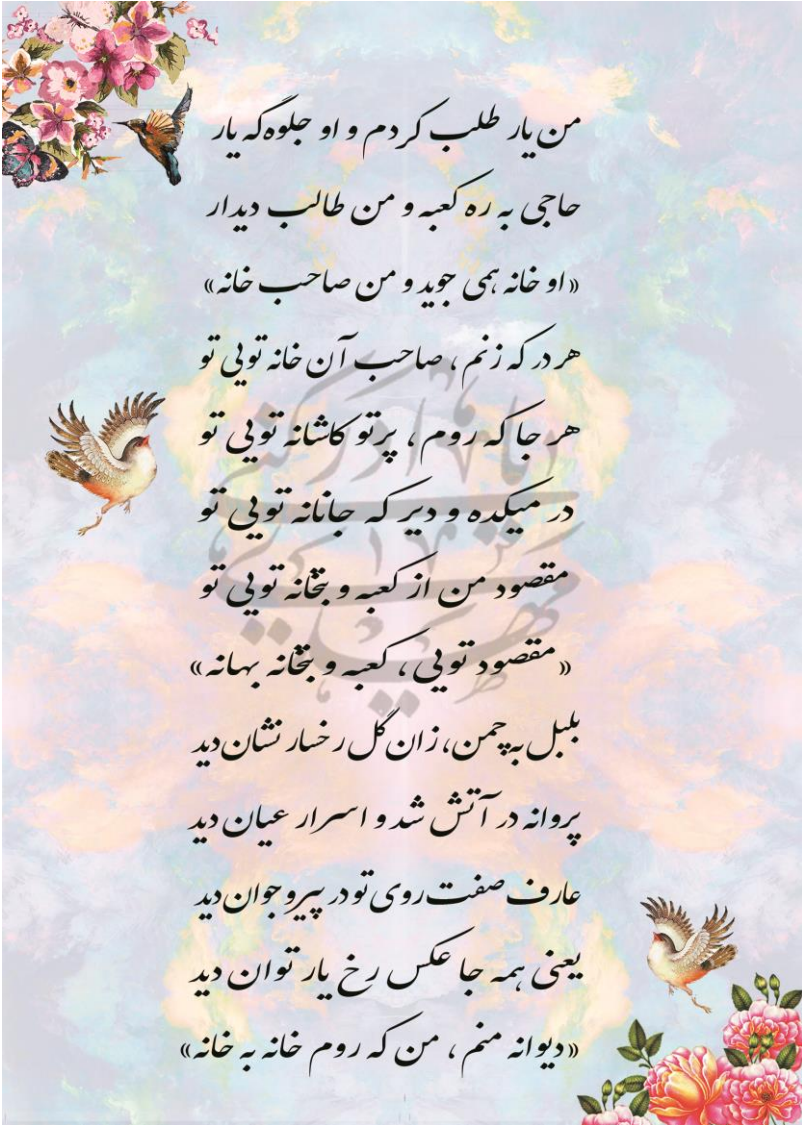
^۲ سوره محمد آیه ۷

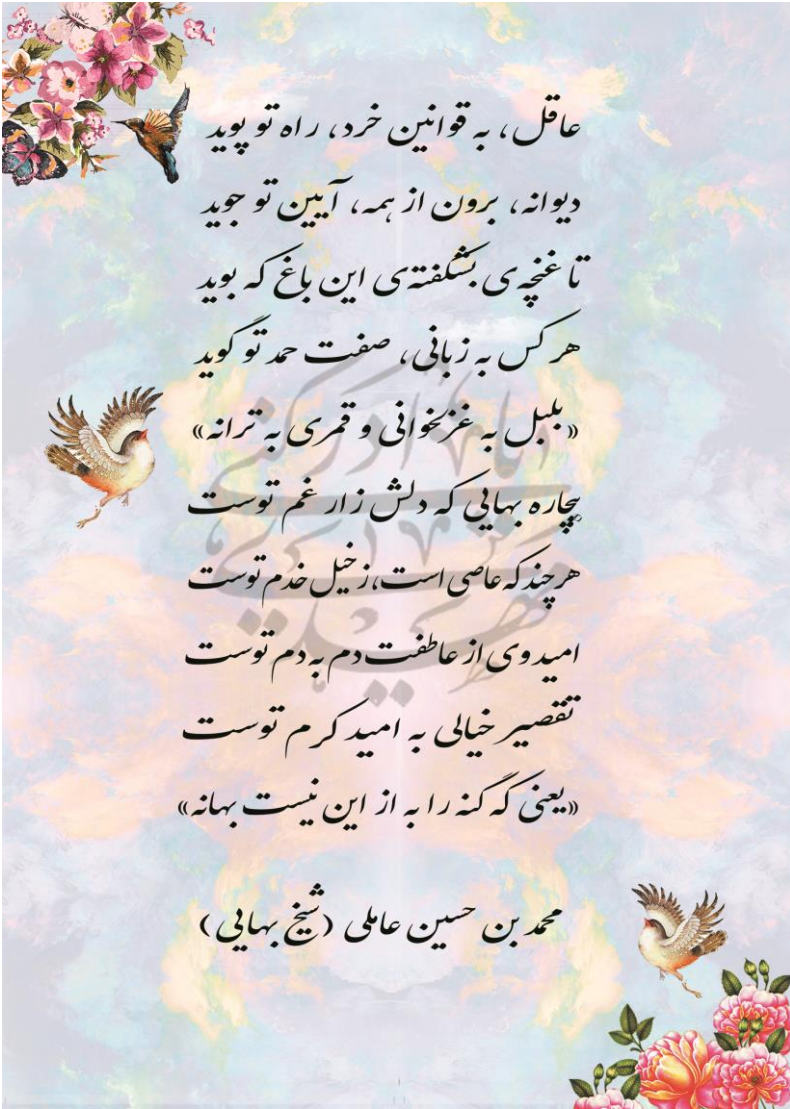


♦ منای وصال ♦

ناکی به تمنای وصال تو یکانه
اشکم شود، از حر مژه چون سیل روانه
خواهد به سر آید، شب هجران تو یانه
ای تیر غمت را دل عشاق نشانه
«جمعی به تو مشغول و تو غایب زمیانه»
رقم به در صومعه‌ی عابد و زااهد
دیدم همه رلیش رخت، رکع و ساجد
در میکره، رهبانم و در صومعه، عابد
که معتلف دیرم و که ساکن مسجد
«یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه»
روزی که برقتند حریران پی هرکار
زااهد سوی مسجد شد و من جانب خار









وَمَوَدَّتِي خَالِصَةً لِّكُمْ آمِينَ آمِينَ

و محبت هم برایشان خالص شده است. اهل معرفت این طور هستند کسی را دوست دارند که انسان کامل را دوست داشته باشد. یعنی معیار دوستی و معیار حب و بغض محبت به اهل بیت است. من چقدر با اهل بیت دوست هستم که دوست، دوست است و دوست من آن کسی است که دوست اهل بیت باشد. به هر میزانی که حب انسان کامل در دلش بود به همان میزان حب او باید در دل من جا بگیرد. اگر این طور شد می توانیم بگوییم «وَمَوَدَّتِي خَالِصَةً لِّكُمْ» و دوستی انسان کامل می شود. دوستی با خدا چون در طول هم هستند اگر تو انسانی را دوست داری اما این دوست داشتن تو عین دوست داشتن خدا می شود. عین دوست داشتن انسان کامل می شود. این چیزی است که ما باید در معرفت و محبتمان شکل بدهیم.



عصر ظهور در عرفان اسلامی



اهل معرفت ظهور را دو قسم دانستند: ظهور شخصیه و ظهور جمعیه، ظهور شخصیه چه بسا برای خیلی‌ها محقق شده باشد علما و عرفای بزرگی به خدمت حضرت حجت رسیده‌اند و به صورت حضوری کسب فیض کرده باشند که می‌شود ظهور شخصیه یا فردیه؛ و اما ظهور جمعیه هم ان شاءالله محقق شود و در ظهور جمعیه در محضر حضرت باشیم و این مقام ظهور جمعیه به قدری حائز اهمیت است که به اعتقاد شیعه رجعت صورت می‌گیرد و کسانی که محضریت امام را درک نکرده‌اند برمی‌گردند تا این مقام را درک کنند. حضرت را خانم‌الاصیبا گفته‌اند و ختم مقام ولایت است. یعنی وقتی که حضرت بیاید انتهای ظهور رحمت الهی است و انتهای رابطه‌ی محبت عاشق و معشوقی بین خدا و عالم می‌شود و همه‌ی اجزاء عالم جزء عشق الله را نخواهند دید. او نور است. او خورشید مطلق است. اگر تا الآن نگاهش می‌کردیم چشمان را از بین می‌برد، اما وقتی ظهور کند این نور در سراسر هستی خواهد بود. روایت از امام صادق علیه‌السلام در تأویل آیه‌ی شریفه‌ی «الْبُظُرَةُ عَلَى الدِّينِ كَالْغَلَّةِ» تا آن را بر همه دین‌ها پیروز گرداند^۱

تمام حقیقت دین غالب و بیان می‌شود و ظهور پیدا می‌کند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: این آیه محقق نمی‌شود مگر تا زمان اینکه قائم ظهور پیدا کند. بنابراین ظهور حضرت قائم به معنای اکمال دین است. ظهور همه‌ی دین است، اهل معرفت قائل‌اند که دین در حال ظهور است. ظهور دین ادامه دارد. گرچه حضرت ختمی مرتبت دین اسلام را دریافت کرد اما دریافتی که حضرت داشت برای شخص

^۱ سوره توبه آیه ۳۳



پیامبر بود. مردم زمان پیامبر هنوز ظرفیت درک تمام دین را نداشتند. بنابراین کل دین باید ظهور پیدا کند این دین را چه کسی ظهور کامل می دهد؟ حضرت بقیه الله. یک وقت ما نزول دین داریم که این با پیامبر مکرم اسلام ختم شده و تمام شده است. اما یک مرتبه ظهور ادیان داریم که ادامه دارد. اولیاء الله، بزرگان، علما، عرفا می آیند و می روند که این ظهور آشکارتر شود و آن بخش مخفی دین هم برملا بشود و این در زمان ظهور حضرت بقیه الله محقق خواهد شد. بعضی از این آقایان آمدند تفاسیر را گفتند. در روایت داریم که سوره ی توحید برای مردمان آخر زمان و اهل تعمق در دین نازل شده است و بعضی ها هم تعمق در دین را بد دانسته اند اما این از سر جهالت است که این طور برداشت می کنند. این تعمق، تعمق خدا بنیاد است نه تعمق خود بنیاد. در آخر زمان کسانی هستند که می توانند حقایق هستی را مبتنی بر تعمقشان در دین ادراک کنند. درست است تعمق خود بنیاد محل اشکال است و ما هرچقدر خود بنیاد شدید خدا بنیادی را از دست دادیم و هرچقدر اهل دریافت های انسانی شدیم دریافت های الهی و اشراق های باطنی را از دست دادیم. مسیر حرکت انسان به این سمت بوده است. روزگاری حقایق عالم بر قلب آدم اشراق می شد اما از زمانی که خود بنیاد شد و روی پای خودش ایستاد آن وقت پشت و پناه خداوند را از او گرفتند. بنابراین آن تعمقی که در روایت از آن اشکال گرفته اند مرتبه ی تعمق عوامانه و تعمق خود بنیاد است. پس ظهور کامل دین به ظهور حضرت حجت وابسته است و تا حضرت حجت نیاید ظهورش کامل نمی شود، نزولش کامل شده ولی ظهورش کامل نمی شود. از امام کاظم علیه السلام در تأویل آیه ی شریفه ی «وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً؛ و نعمت های ظاهری و باطنی خود را بر شما سرازیر



کرده است^۱ و باطن نعمت‌های ظاهری و باطنی را بر شما سرازیر کردیم که مراد از نعمت ظاهری امام ظاهر و آشکار است و مراد از نعمت باطنی امامی است که از دیده‌ها پنهان است که در اینجا دو نعمت را اشاره می‌کند یک نعمت ظاهری و یک نعمت باطنی و اهل ظاهر به نعمت ظاهری خوش هستند و اهل باطن به نعمت باطنی. بنابراین اهل باطن گرچه حضرت حجت را به چشم ظاهر نینند اما به چشم باطن ادراکش می‌کنند. آن‌ها آن ارتباط باطنی را اعلا از ارتباط ظاهری می‌بینند و اعتقاد دارند که این ارتباط باطنی است که انسان را به کمال می‌رساند. ارتباط‌های ظاهری در همان ظاهر باقی می‌ماند و نمی‌تواند آن رشد حقیقی و سعادت حقیقی را برای انسان حاصل کند. حضرت حجت امامی است که علاوه بر اینکه در دوره‌ای آن نعمت ظاهری را داشته است اما در دوران غیبت نعمت باطنی است و متعلق به درون انسان‌ها است. و در تفسیر آیه‌ی «بَقِيْتُ اللَّهُ خَيْرَ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ؛ اگر ایمان آورده‌اید، آنچه خدا باقی می‌گذارد برایتان بهتر است و من نگهبان شما نیستم»^۲، همین است. نمی‌فرماید بقیه‌الله خیر لناس بقیه‌الله خیر است اگر اهل ایمان باشید. یعنی اهل باطن باشید. بقیه‌الله را فکر نکنید وقتی ظهور پیدا کند برای ما نعمت است و برای ما کمال ایجاد می‌کند. اگر اهل ایمان باشیم بقیه‌الله خیر است. چه در زمانی که ظهور دارد و چه در زمانی که بطون است و کسی که مؤمن بود آن وقت اهل باطن است. دریافت باطنی دارد. رابطه وجودی دارد. خیر یعنی رابطه وجودی. نگران نباشید در زمان ظهور حضرت نبودید. شما یک رابطه باطنی

1 سوره لقمان آیه ۲۰

2 سوره هود آیه ۸۶



برقرار کردید این رابطه باطنی اعلا است بر رابطه ظاهری. در آموزه‌های دینی هر وقت ظاهر و باطنی گفتند این است که ظاهر ظهور باطن است ظاهر تجلی باطن است. بنابراین اگر ما از هدایت ظاهری به ظاهر بی نصیب شدیم، اما اگر اهل ایمان باشیم هدایت باطنی برایمان محقق خواهد شد. که هدایت باطنی اعلا است بر هدایت باطنی، عده‌ای در زمان حضرت ولی بودند. عده‌ای در زمان وجود ائمه اطهار بودند. اما این‌ها ظهور و هدایتشان، هدایت ظاهری بوده است. گرچه در ظاهر بودند اما به کمال نرسیدند. اما هدایت باطنی برای اهل ایمان است. بنابراین همراه باکمال است. دست انسان را می‌گیرد و بالا می‌برد و اما بقیه‌الله و بعضی‌ها این باقی‌مانده خدا را تفسیر به باقی‌مانده‌ی حجت‌های خدا کردند و یک معنا دیگر، نه اینکه بخواهیم این وسط کلمه‌ای را اضافه کنیم کلمه‌ی بقیه‌الله، باقی‌مانده خدا، یعنی چه باقی‌مانده‌ی خدا؟ خداوند ظهور و تجلیاتی در عالم داشته است این ظهور و تجلیاتی که داشته در عالم ماده به کمال نرسیده است. یک آینه‌ی تمام قدی نبوده که بتواند این ظهور را به تصویر بکشد. حضرت بقیه‌الله باقی‌مانده آن ظهور و صفات خدا است. یعنی خدا به‌طور کامل بروز پیدا می‌کند. الا ربه‌ها ناظره می‌شویم. می‌توانیم حقیقت را نگاه کنیم. می‌توانیم آن طوری شویم که امیرالمؤمنین بوده است که اگر شیء را دید. بالا و پایین، قبل و بعدش را خدا ببیند، چرا؟ چون دریافت کامل شده است و معنای «أَيُّهَا تَوَكَّلُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ؛ به هر کجا روی کینه وجه الهی آن جاست.»^۱ این است برخی می‌گویند «أَيُّهَا تَوَكَّلُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ، الله اشاره

^۱ سوره بقره آیه ۱۱۵



به دوران غیبت دارد. آدم‌ها می‌گردند که وجه خدا را ببینند. وجه خدا انسان کامل است. در دوران حضرت که وجه خدا را می‌توان دید. در دوران غیبت است که چشمان آدم‌ها نابینا به نور خورشید می‌شود. پس به هر سو رو می‌کنند در نظر به این طرف و آن طرف هستند؛ آرامش ندارند اینکه می‌گویند دوران عسرت همین است این عسر صورت نمی‌گیرد. اما اینکه «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا / سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا» معنا درست می‌شود. که «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا؛ خداوند به زودی بعد از سختی‌ها آسانی قرار می‌دهد»^۱ اشاره به ظاهر دارد بعد از عسر غیبت ظاهری یسر حضور ظاهری صورت می‌گیرد اما ان مع العسر یسری یعنی در هر ظاهری و در هر ظهوری باطنی است در هر غیبتی و در هر باطن غیبتی باطنی است که او یسر است او هدایت باطنی است ظاهرش غیبت است اما وقتی به باطن می‌روی چون او امام باطن است فقط در ظاهر خلاصه نشده و باطناً هدایت را هم بر عهده دارد و در نتیجه ان مع العسر یسری، یسر حقیقی وجود امام است گرچه ما فکر می‌کنیم در عسر هستیم اما اگر نیک بنگریم «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا؛ پس از پی دشواری آسانی است»^۲، در دل این غیبت یک ظهوری است آن ظهور می‌شود ظهور شخصیه و ظهور باطنیه آن هدایت، هدایت باطنی است و آن امام، امام باطنی است و ظاهر برای هدایت و کمال محدود است جناب صدر المتألهین در ابتدای شواهد الربوبیه می‌فرماید آن چیزهایی که من می‌دیدم در قلب الفاظ نمی‌آمد. چون باطن را نمی‌شود در قالب ظاهر بیان کرد. حضرت مهدی عجل الله امام باطن است و حضرت حجت وقتی که

^۱ سوره طلاق آیه ۷

^۲ سوره الشرح آیه ۵



ظهور کند ظهور و بطون هم‌زمان خواهد بود. چون ان مع العسر یسری است و ظاهر هم خواهند داشت و خوش به حال کسانی که ظهور جمعیه هم خواهند داشت. در دوران ظهور جمعیه مقام کثرت برداشته می‌شود. اینکه حضرت در روز جمعه می‌آید یعنی در مقام جمع است و کثرت برداشته می‌شود. یکی از کثرات کثرت بین ظاهر و باطن است. عالم دیگر ظاهر و باطن نیست سراسر باطن می‌شود. ظاهرش عین باطن است و باطنش عین ظاهر. این طور نیست که ظاهر و باطنی جدا داشته باشد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «وَبِئْرٍ مُّعْطَلَةٍ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ» یعنی بین چاهی که از آن بهره برداری نمی‌کنند؛ که این چاه اشاره به وجود حضرت بقیه‌الله دارد. اگر غیبتی است برای ما است و حضرت در حضور کامل است. اشاره می‌کند «بئر معطله» یعنی چاهی که کار خودش را می‌کند و می‌شود از آن استفاده کرد. اما مردم نمی‌آیند و از آن استفاده نمی‌کنند. مقام آبرسانی امام صورت می‌گیرد. ما چون در غیبت هستیم چشم دیدن او را نداریم و چون اهل باطن نیستیم نمی‌توانیم امام باطن را درک کنیم. منتظر ظهور امام ظاهر هستیم. ظهور امام ظاهر برای مردمانی بود که ظرفیتشان در حد ظهور ظاهر بود. آخر زمان برای کسانی است که تعمق می‌کنند و اهل باطن هستند و قرآنی که ۷۲ بطن دارد را می‌فهمند. اهل باطن شدی در عصر ظهور هستی، «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا؛ تو را از قیامت می‌پرسند که چه وقت واقع شود»^۱ را اشاره به حضرت حجت کرده‌اند و این ساعت که اشاره می‌کند مقام وجود حضرت حجت است و اینکه حکما می‌گویند: زمان هم از

^۱سوره‌النازعات آیه ۴۲



مخلوقات خدا است و مثل مابقی مخلوقات، مخلوق تابع امام خواهد بود. پس ما فکر نکنیم که امام منتظر است که زمان ظهور صورت گیرد ما در غیبت هستیم که زمان ظهور صورت بگیرد. امام، امام زمان است. مثل بقیه مخلوقات. همین طور که بقیه مخلوقات از امام تبعیت می کند زمان هم تابع حرف امام است. در روایات داریم که در ردالشمس بار اول به طوری که اسماء، ام سلمه، جابر انصاری، ابوسعیدی خدری و گروهی دیگر روایت کرده اند چنین است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در منزل خود بود و حضرت علی علیه السلام هم حضور داشت همان موقع جبرئیل آمده و وحی الهی آورد. پس از آن که رسول خدا احساس خستگی داشتند، سر مبارک خود را روی پای حضرت علی علیه السلام گذارد و خوابیدند تا نزدیک غروب آفتاب. حضرت علی علیه السلام که نماز عصر را بجا نیاورده بود ناچار شد نمازش را در حالت نشسته بخواند و رکوع و سجود را با اشاره به جای آورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله پس از آن که به خود آمد به حضرت علی علیه السلام فرمود نماز عصرت را خوانده ای؟ عرض کرد نمی توانستم نماز را به حالت عادی بخوانم به خاطر حالت وحی که بر شما عارض شده بود و بر من تکیه داده بودید، پس نماز را به صورت نشسته خواندم. در این هنگام خود پیامبر و یا حضرت علی علیه السلام به فرمان پیامبر از خدای متعال می خواهد که خورشید را برای امام علی علیه السلام که برای احترام به پیامبر، نمازش را به حالت عادی نخوانده، برگرداند و چنین هم می شود. و اینکه بعضی از اولیاء الله طی الارض می کنند معنایش همین است. ممکن است یک ولی به درجه ای برسد که احاطه پیدا کند بر مخلوقی بر زمان، چون زمان هم متعلق به عالم ماده است و اصطلاحاً



می‌گویند آن‌ها اب الوقت است نه ابن الوقت و ما اکثرا ابن الوقت هستیم و برای زمان اصالت قائل هستیم. اما آن کسی هم که اهل معرفت است اب الوقت است او تعیین می‌کند که زمان چه باشد و او تعیین می‌کند که خورشید کی بیاید یا نیاید. امیرالمؤمنین اب الوقت است. پدر زمان است حضرت حجت امام زمان ما است. بنابراین یستلونک عن ساعه و عنده علم ساعه و ما یدرک لعله ساعه که همه اشاره به وجود حضرت بقیه‌الله است. شیخ صدوق از امام صادق نقل می‌کند و هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب، هدی للمتقین یعنی کسی که شیعه حضرت علی باشد. کسی حب امیرالمؤمنین در آن نیست یعنی هدایت قرآن در آن نیست. مدام در تردید و بی‌هدایتی است و امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: الذین یؤمنون بالغیب اشاره به امام زمان دارد. بنابراین قرآن بر کسی نازل می‌شود که در دو حقیقت باشد یکی ولایت علوی که در واقع مقام تقوا است و شیعه حضرت علی و دوم اینکه یؤمنون بالغیب باشد و ایمان بیاورند به وجود حضرت بقیه‌الله اعظم چون اگر این اعتقاد نباشد درک قرآن نیست. درک قرآن دو تا شرط دارد یکی اینکه اعتقاد داشته باشی به امام ظاهر به ولایت ظاهر که ولایت حضرت علی علیه‌السلام و آتش هست تا ولایت حضرت حجت و دوم اینکه اعتقاد داشته باشی به امام باطن، چون قرآن هم ظاهری دارد و هم باطنی و اگر ظاهرش را جدا بینی و باطنش را نبینی دچار انحرافی و اگر باطنش را ببینی و ظاهرش را نبینی باز هم دچار انحرافی. در روایت داریم کسی به انحراف می‌رسد که ظاهر و باطن قرآن را نبیند که باطن قرآن می‌شود وجود حضرت بقیه‌الله اعظم و ایمان داشته باشد و البته ایمان به باطن سخت‌تر است. کما اینکه ولایت نسبت به نبوت ظهورش کمتر است و کسانی که



ولایت مدار هستند کمتر هستند نسبت به کسانی که نبوت مدار هستند و اما امام ظاهر درکش ساده تر است تا امام قائم. به همین دلیل است اقلی از شیعه می شوند شیعه اثنا عشری ما شیعه های دیگری داریم که حضرت علی را قبول دارند اما حضرت ولی عصر را قبول ندارند. اینکه می فرمایند هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده، یک معنایش این است چون بی علمی و بی ادراکی و عدم درک حقیقت است و به معنای بی ایمانی است این جمله را از فلاسفه غرب مطرح می کنند که حکمای ما هم به آن اشاره کرده اند که من ایمان می آورم که بفهمم نه اینکه بفهمم که ایمان بیاورم. یعنی اگر ایمان و ادراک نباشد و دلش آماده اشراق خداوند نباشد نمی تواند به کمال برسد. اینکه گذشته ها بدون اینکه ابزاری داشته باشند، کارهایی می کردن که هنوز هم خیلی از دانشمندان در کارهای آنها مانده اند علتش این است که قلب آنها آماده اشراق بود. جایی گفتیم که اگر می خواهی خدا را بشناسی اصلاً نیازی به دلیل و برهان ندارد. همین که تاریخ بشر را نگاه کنی و سؤالی که تاریخ شناسان مطرح می کنند که انسان های اولیه چه طور به بعضی از علوم و اطلاعات دست پیدا می کردند اثبات نبوت می کند. اثبات توحید می کند. شرف الدین در کتاب تأویل الآیات در تفسیر آیهی و شمس و ضحها می فرماید که خورشید رسول خدا است و مقصود از تابش خورشید و شمس و ضحها نور حضرت حجت است. در واقع حضرت رسول خورشیدی است که نورش برای اینکه پاشیده شود بر عالم و عالم از ظلمت در بیاید و هدایت کامل صورت بگیرد و دین ظهور کامل پیدا می کند. دین هم نور است و حقیقت وجود عالم است و این نور به طور کامل محقق می شود. از امام صادق نقل است امن یجیب



المضطر که این مضطر در حق قائم و آل محمد آمده است که کسی هست که این مضطر را اجابت کند و حضرت حجت، امامی است که مشهور به امام منصور است که در زیارت عاشورا می‌خوانیم بیشتر مفسرین ما امام منصور را تفسیر به حضرت حجت کرده‌اند، چون او وقتی طلب نصرت می‌کند مردم لبیک می‌گویند یاران خاصه حضرت هستند که اهل باطن هستند اما به قدری ولایت به حد ظهور می‌رسد نمودار ظهور این ولایت همین که در روایات اهل تشیع و حتی در کتب مسیحیان داریم که حضرت عیسی ظهور خواهد کرد و اقامه نماز می‌کند و ظهوری که او خواهد کرد این قدر جایگاه ولایت را بر ملا می‌کند که در واقع اهل ظاهر هم ایمان می‌آورند و در ابتدا فقط اهل باطن ایمان می‌آورند و اهل باطن کسانی هستند که حضرت در آن موقعیت «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ؟ يَا كَيْسَتْ أَنْ كَسَّ كَيْسُ دَعَايَ الْمُضْطَرِّ» را اجابت می‌کند^۱ قرار می‌گیرد و این‌ها را از آن حالت بر طرف می‌کند. وقتی حضرت ظهور پیدا کند حیات بر هستی می‌آید. تا قبل از ظهور حضرت حجت هر آنچه هست خیر و شر باهم همراه هستند و حکما می‌گویند که خیر یعنی وجود و شر یعنی ماهیت و در آخر الزمان همه چیز می‌شود خیر دیگر شری نداریم. یعنی انسان‌ها از مقام توجه به ماهیت خارج می‌شوند و انسان‌ها وجود نگر می‌شوند. یعنی حیات پیدا می‌کنند. زمانی حیات پیدا می‌کند که ظاهر نیست شود. چون ظاهر یعنی مردن. حکما می‌گویند وقتی ما در سرای دنیا قرار گرفتیم یعنی در سرای مرگ قرار گرفتیم چون همه‌ی ما اهل ملکوتیم

^۱ سوره نمل آیه ۶۲



مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

ما از ملکوت مردیم و آمدیم در این دنیا و توجه به ملکوت نداریم و وقتی از این دنیا بریدیم دوباره حیات حاصل می‌شود و حضرت حجت که خیر محض است و شری در زمان ظهور او باقی نخواهد ماند. شرور هم یعنی ظاهر و به تعبیر اهل معرفت یعنی توجه به ماهیت و وقتی حضرت حجت ظهور کند همه وجود گرا و باطن گرا می‌شوند. به قول مرحوم حاج ملاهادی سبزواری ماهیت سراب و مجاز است و واقعیتهای ندارد. در دوره‌ی ظهور روحی لمقدمه فداه بساط ظاهر برچیده می‌شود. اگر امروز گرگ بره را می‌درد به خاطر این است که او دارد به ماهیت توجه می‌کند و اگر بداند که پس پرده واقعیتهای ندارد و سراب است و انتزاعات ذهنی است و اگر کسی به درجه‌ی اولیاءالله رسید به این دلیل است که از ماهیت دل کند و به وجود رسید از ظاهر دل کند و به باطن رسید و از مجاز دل کند و به واقعیت رسید و از رقیقت جدا شد و به حقیقت رسد و در آخر زمان طوری است که رقیقت و حقیقت یکی است و مقام جمع است. ما اگر ارزشی برای ماهیت قائمیم به خاطر این است که توجه ذهن ما به سمت ماهیت است و اگر ما ذهنمان را هدایت کرده بودیم آن وقت ما هم وجود را می‌دیدیم آن طوری که امیرالمؤمنین می‌دید. ما نمی‌توانیم بفهمیم که خدا از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است یعنی چه؟ ما مثل آن ماهی هستیم که باید از دریا بیرون بزنیم که بفهمیم دریا یعنی چه اما در آخرالزمان آن ماهی که در درون دریا هم هست می‌تواند دریا را درک کند. چرا؟ چون بساط کثرت برچیده می‌شود. چون وحدت محض است و همه‌چیز را انسان با نگاه توحید می‌بیند. چون همه‌چیز را با ولایت تفسیر می‌کند و دیگر کثرت و خلقتی در میان



نیست هر چه که هست صورت ولوی است و بنابراین در شیپور دمیده می شود و این دمیده شدن یعنی حیات و اینکه می گوئیم صوراسرافیل زده می شود این ها همه برای حیات است و اینجا هم اشاره به همان حیات دارد. یعنی ظاهر می میرد و حیات واقعی برملا می شود. یوم تبلی السرائر یعنی اینکه روزی که حیات واقعی برملا می شود انسان تا وقتی که در دار دنیا است فکر می کند حیات دارد و عمر این دنیا و تمام می شود و می میرد و وقتی که در عالم ملکوت قرار بگیرد می فهمد که در زمان دنیا مرده بوده و امروز حیاتش به آن بازگشته است. اندکی از حیات دور شده بوده چون او حیات حقیقی را می تواند درک کند اما نفس انسان چون ادراک این مسئله را می کند کل نفس ذائقه الموت می چشند مرگ را. چون نفس از باغ ملکوت است و روایتی از امام حسین و امام باقر علیه السلام در تفسیر سوره شمس که مراد از و شمس و ضحی ها پیامبر است و والقمر اذا تلاها امیرالمؤمنین است و نهار اذا جلاها مقصود حضرت حجت است و قبلا عرض کردیم که خورشید نبوت است که نبوت ظهور آشکار است و به تعبیر مرحوم دولابی نبوت می سازد و اما امیرالمؤمنین را می فرماید قمر است. ویژگی قمر این است که مال شب و دوران تاریکی است تاریکی یعنی جایی که انسان در محل امتحان قرار می گیرد و در موقعیتی قرار می گیرد که نمی تواند همه چیز را خوب تشخیص دهد. ممیز حق و باطل برایش سخت می شود و در دوران تاریکی و لیل قمر می شود امیرالمؤمنین و همه ی آقایان قائل هستند که قوس صعود متعلق به لیل است گرچه ما می گوئیم که لیل سخت است و خورشیدی نیست اما رشد در این دوره بالاتر است چون در قوس صعودی فقط لازمه اش این است که به قمر توجه کنی. اگر گم نشوی راه به کمال رسیدن



راحت تر و ساده تر است کما که دیدید کسانی که عادت به بیابان و جاده داشته باشند شبها برایشان راحت تر است چون می گویند شبها خنک است و مسیر را راحت تر طی می کنیم و اهل بیابان شبها را انتخاب می کنند و آنهایی هم که اهل کمال هستند شبها را انتخاب می کنند و فقط قیدشان این است که توجهشان به قمر باشد و از نور ولایت بهره بگیرند اما در آخرالزمان و ظهور حضرت حجت نهار شکل می گیرد و روز آشکار می شود و نهار اذا جلاها نمی گوید روز برمی آید می گوید روز آشکار می شود مقصود این است باطن و ظاهر یکی می شوند و کثرت برداشته می شود و آن کسی که در تاریکی شب راحت بود دیگر در روز راحت است زیرا آن ظاهرهایی که بوده در روز هم است روز باطن آن شب است و اما کسی که در دوران غیبت با نور ولایت و با قمر ولایت حرکت کرد آن وقت روز آخرالزمان برایشان آشکار می شود روزی است که باطن ظهور می کند باطن جلا می شود مرحوم کلینی روایتی از موسی بن جعفر نقل می کنند: «وَاللَّهِ مُتِمُّ نُورِهِ خداوند» نورش را به طور کامل ظاهر گرداند و در اینجا می گوید این اتفاق نمی افتد مگر با رهبری حضرت قائم و گفتیم که تابش نور خورشید است و نبوت در کجا صورت می گیرد در ظهور حضرت حجت پس تمام می شود بقیه الله است یعنی وجود را کامل می کند و الله متم نور یعنی نورش کامل می شود یعنی تجلی و ظهور کامل پیدا می کند آینه تمام قد خدا بر ملا می شود. بنابراین این ظهور با حضور و ولایت حضرت بقیه الله اعظم در عالم ملک تحقق پیدا می کند. امام باقر در تفسیر آیه شریفه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ» می فرماید: بگو اگر دیدید آب مورد نیاز شما ناپدید شد چه کسی برای شما آب گوارا بیاورد.



امام باقر علیه السلام می فرماید: این آیه در شأن حضرت حجت نازل شده است و دقت کنید که در اینجا نمی گوید که آب گوارا از بین رفته و نیست شده می گوید ناپدید شده، نیست شده و در زمین فرو رفته است حالا از دل این زمین دوباره برای شما بیرونش می آورد یعنی وقتی انسان روی زمین راه می رود زیر زمین چه چشمه هایی وجود دارد و می گوید ما در زمین راه می رویم و نمی دانیم زیر پایمان چه خبر است و کسی که اهل باطن باشد می تواند درون را درک کند و کسی که از امیرالمؤمنین از اعماق زمین پرسید و می تواند حقیقت مهدی را بفهمد، ظاهر بی آبی است اما باطن گنج عظیمی است که خدا آب هایی را قرار داده است. باز شیخ مفید از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» اینجا اشاره می کند که اگر قیام کند زمین بنور خداوند روشن می شود. بنور ربها یعنی باوجود خداوند، وقتی وجود خداوند اشراق پیدا کرد و بر زمین تحقق پیدا کرد همه چیز می شود خیر محض. چون همه چیز می شود وجود، وجود یعنی خیر محض و بر همه عالم هر چه از کثرات است برداشته می شود. همه چیز در وحدت تحقق پیدا می کند. همه چیز فقط با نور خداوند قابل دیدن است. ما الآن اشیاء را جدا از خدا می بینیم چون نمی توانیم نور خدا را ببینیم اما اینجا می فرماید و اشرفت ارض بنور ربها با نور خداوند، نور خداوند یعنی وجودش یعنی آن وجود منبسطی که در عالم سریان دارد. می گوید همه چیز عالم با این نور اشراق پیدا می کند. بنابراین در آخرالزمان جز توحید چیز دیگری نیست. همه عالم آمدند که ما به توحید برسیم. توحید یعنی غیر از خدا ندیدن. یعنی ادراک ولایت کردن. ولایت را چه کسی درک می کند؟ کسی که توحید را درک می کند، توحید را چه کسی درک می کند؟ کسی که



ولایت را درک کرده است. «ولایت علی بن ابی طالب حصنی» «کلمه لا اله الا الله حصنی» هر دو در یک معنا است. ولایت علی یعنی توحید. یعنی ندیدن غیر، از آن طرف هم لا اله الا الله یعنی توحید کسی که ولایت را نبیند و ادراک نکند. توحید را ادراک نکرده است. بنابراین در زمان ظهور حضرت حجت این اشراق صورت می گیرد و این نور خداوند بر زمین سیطره پیدا می کند همه جا می شود وجود، همه جا می شود توحید. اینما تولوا از بین می رود چون همه وجه الله را درک می کنند دیگر کسی در حیرت نیست و در سراسیمگی نیست که بخواهد بگردد و خدا را پیدا کند و اینکه می گویند خدا از شدت ظهورش در خفا است این خفا از بین می رود و فقط شدت ظهور درک می شود. در روایتی دیگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام در تفسیر آیه نور می فرماید: که مشکات محمد است مصباح من هستم و ادامه می دهد و در انتها به این می رسد نور علی نور امام عسکری است و یهدی الله لنوره من یشا این را اشاره می کند که وجود قائم آل محمد حضرت مهدی عج الله است کسی که در واقع هدایت می کند و خدا هر کسی را که بخواهد به سمت نور خود هدایت می کند و مراد از این آیه حضرت قائم است قبل از آن هم می فرماید: نور علی نوره چون وجود امام عسگری نور علی نور است یک نور نور حضرت مهدی عج الله تعالی شریف است و یک نور حقیقت امام عسگری است. حضرت حجت بعد از امام عسگری به امامت می رسد و این امامت زمان نمی برد به این معنا است که در کنار امام حسن عسگری که در مقام امامت بود وجود حضرت بقیه الله آماده برای امامت شده است فاصله ای بین امامت آنها نیست و نور علی نور است و بعد یهدی الله لنوره من یشاء می خواهد خیر باشد بقیه الله خیر لکم خیر یعنی وجود



نور یعنی وجود بنابراین هدایت می‌کند به وسیله نورش، آیه دیگری می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شکیبا باشید و دیگران را به شکیبایی فراخوانید و در جنگ‌ها پایداری کنید و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوی.»^۱ و با امام خود که انتظار قدمش را دارید رابطه برقرار کنید که امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: و رابطو را اشاره کرده به اینکه صبر داشته باشید و صابر باشید و رابت باشید می‌گوید که راه کمال این است. این چیست؟ انتظار داشتن است. رسیدن به مقام منتظر است مقام منتظر مقام کسی است که می‌خواهد از ظاهر دل بکند و به باطن بیوندد. مقام کسی است که می‌خواهد درون ماهیت را ببیند می‌خواهد ماهیت را کنار بزند که درون اشیاء را ببیند اشیا را کما همه ببیند آن طوری که هست ببیند باز در روایات اشاره می‌فرماید که: یوم یأتی بعض آیات ربک روزی که بعضی از آیات پروردگارت ظاهر شود. یعنی از بطون درمی‌آید و ظاهر و باطن با یکدیگر یکی می‌شود و وحدت ایجاد می‌شود و کثرت از بین می‌رود یک روایتی از امام صادق علیه‌السلام است از حضرت پرسیدند که اینکه مادر اذان می‌گویم قد قامت الصلاة و همه رو به نماز دعوت می‌کنیم چیست؟ امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: مقصود قیام حضرت حجت است. چه زمانی ما می‌توانیم در صلاة حقیقی قرار بگیریم؟ زمان ظهور حضرت حجت است چون زمان ظهور ظاهر کنار زده می‌شود و باطن برملا می‌شود اینکه بعضی از روایات را داریم اشاره کرده که قبله در زمان ظهور حضرت حجت

^۱ سوره آل عمران آیه ۲۰۰



عوض می‌شود این است که محل ظهور برملا شدن است. **يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ** است باز در روایت داریم که یوم‌الدین یکی از اسماء روز ظهور است از طرفی دیگر روز حساب هم یوم‌الدین است. که هر دو یوم‌الدین می‌شوند چون هر دو **«يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ؛ آن روز که رازها [همه] فاش شود»**^۱ است هر روزی است که باطن‌ها آشکار می‌شود و روزی هستند که وجود محقق می‌شود اما فرقی در این است که روز قیامت برای همه این است در زمان ظهور برای اهل تقوا است و اهل ایمان است که آن زمان را درک می‌کنند و کثرت برایشان از بین می‌رود. یکی از نتایج آن هم این است که قدقامت صلاه صورت می‌گیرد. ما هنوز به مرتبه صلاه نرسیدیم. چون **«نحن صلاه مؤمن»** کسی به مرتبه صلاه می‌رسد که به ولایت برسد ما هنوز در مرتبه قدقامت صلاه هستیم. ما هنوز قامت نماز نستیم چون با این روایت امام باقر علیه‌السلام ما تازه داریم آماده می‌شویم. هنوز قامتی بسته نشده و تکبیره‌الاحرامی گفته نشده است. پس همه‌ی نمازهای ما نمازهای بی تکبیره‌الاحرام است. همه‌ی این‌ها قیام و بلند شدن است. برای اینکه منتظر بمانیم. برای اینکه ظهور حضرت حجت محقق شود تا این صورت نگیرد این سجده و عبادت‌های ما نمی‌تواند شکل بگیرد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: قائم ما هنگامی که قیام کند زمین به نور پروردگارش روشن گردد و مردم از نور خورشید بی‌نیاز شوند و شب و روز یکسان و تاریکی از بین رود چه‌بسا شخصی از آن هزار سال عمر کند و هر سال پسری از آن متولد شود جامه‌ای بپوشاند که با طولانی شدن قد او بلند شد و به هر رنگی که

^۱ سوره طارق آیه ۹



بخواهد درآید این روایت یک مقصودی دارد در قسمت اولش می‌گوید همه‌جا می‌شود نور و ظلمت از بین می‌رود. ظلمت یعنی چه؟ شیخ اشراق می‌گوید ظلمت یعنی جسم و جسمانی یعنی ماهیت یعنی ظاهر وقتی یکجا نور شود یعنی از ظلمانیت خارج شده است یعنی از ماهیت خارج شده است و مردم از نور خورشید بی‌نیاز شوند چرا نور را ما می‌خواهیم؟ نور خورشید نور ظاهر است و نور ظاهر را می‌خواهیم که ظاهر اشیا را با آن ببینیم. وقتی نور حقیقی نور خداوند الله نور السماوات و الارض در عالم ظهور پیدا کند. یعنی عالم سراسر وجود شود دیگر کسی دنبال ماهیت نمی‌رود و دنبال دیدن ظاهری اشیا نیست و چه روز باشد و چه شب او همه چیز را می‌بیند و هر چه در مقابل وجود قرار بگیرد ظلمت است و تاریکی اما ظهور حضرت حجت مقامی است که دارد این کثرت را از بین می‌برد و اینجا می‌فرماید شب و روز یکسان است یعنی شبت روز است و روزت شب روزی است که لیلہ‌القدر و یوم‌القیامه یکی می‌شود. لیلہ‌القدری که محل نزول حقایق است و یوم‌القیامه ای که محل حقایق است هر دو می‌شود یکی و او می‌شود یوم‌الدین روزی که آشکار است و هیچی در خفا نیست همه‌چیز برملا است. چون همه‌چیز برملا است همه به مقام عصمت می‌رسد همه از معصیت معصوم می‌شود چون پنهانی است و همه‌چیز آشکار است همه وجود است و هر کسی را می‌بینی می‌توانی حقیقتش را ببینی و درک می‌شوند اینکه اهل بیت اطهار چهره‌ی واقعی‌شان را برای بعضی‌ها نشان دادند یعنی وجود را نشان دادند و از ماهیت پرده برداشتند. علامه طهرانی در الله‌شناسی می‌گوید این گل را بردار تا در دورنش خدا را ببینی و اینکه در ادامه می‌فرماید: لباسی می‌پوشند که با بلند شدن قدشان بلند می‌شود و هر رنگی



که می‌خواهند درمی‌آید مقصود این است که ماهیت دیگر اعتباری ندارد بلندی و کوتاهی نداریم می‌شود وجود و وقتی همه چیز وجودی شد دیگر این امور اعتباری که در ذهن ما ایجاد شده از بین می‌رود، اندازه اعتبار است بلندی و کوتاهی اعتبار است رنگ و ماهیت و کمیت متاع کیف و همه این‌هایی که در کلام حکما منطقی است همه برداشته می‌شود و همه می‌شود باطن. چون چشم ما چشم ظاهرین است نمی‌تواند ببیند امیرالمؤمنین می‌فرماید: من خدایی را که نینم عبادت نمی‌کنیم و می‌فرماید نه با چشم ظاهر بلکه با چشم دل، اگر چشم دل باشد می‌شود خدا را دید حضرت بقیه‌الله که جای خود دارد خدایی که حدود بردار نیست و اکثر حکما می‌گویند که نمی‌شود خدا را دید، پس او را که می‌شود با چشم دل دید و امام دید، امام حی و حاضر را بهتر می‌شود با چشم دید منتها لازمه‌اش این است که چشم ظاهر بسته شود و چشم باطن باز شود باز اینکه در روایات داریم که برادر عیسی یک چشمش باز است و برادر موسی چشم دیگرش بینا است و من هم هر دو چشمم یعنی همین زمان ظهور حضرت ختمی مرتبت زمان ظهور آشکاری بود اما آشکاری در سطح مردم و هر دو چشم هم بینا بود هم چشم ظاهر و هم چشم باطن. در زمان ظهور حضرت بقیه‌الله در معنای ظهور اتم کلمه به معنای متم نور یعنی به طور کامل و شفاف ظاهر و باطن باهم آشکار می‌شود و اگر کسی چشمش گیرای این قصه باشد ظهور شخصیه بر آن حاصل می‌شود یعنی وجود بین می‌شود و از ظاهر دل می‌کند و اهل باطن می‌شود که هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن.



یار می آید

زهی خجسته زمانی که یار باز آید

به کام غمزدگان غمگسار باز آید

به پیش خیل خیالش کشیدم ابلق چشم

بدان امید که آن شهسوار باز آید

اگر نه در خم چوگان او رود سرمن

ز سرنگویم و سر خود چه کار باز آید

مقیم بر سر راهش نشسته ام چون کرد

بدان هوس که بدین رهگذار باز آید

دلی که با سر زلفین او قراری داد

گمان مبر که بدان دل قرار باز آید



